

آن چیست که «لائسیته» می نامند؟

گفتار سوم: بنیاد های فلسفی - سیاسی
(هابز، لاک، اسپینوزا، روسو، کانت، هگل و مارکس)

یاد آوری کنیم که در گفتار اول این مبحث، تعریف مشخصی از «لائسیته»، در مفهومی که از نیمه دوم سده نوزدهم در غرب تبیین گردید، به دست دادیم: جدایی دولت و دین از یکسو و آزادی های مذهبی از سوی دیگر. سپس در گفتار دوم خود، ریشه ها و زمینه های تاریخی (یونانی- مسیحی) «خروج» از کلیسایسالیاری clericalism در غرب را بررسی کردیم. آن ها را در نمونه پولیس یونانی، در تضاد یا دوگانگی آغازین در مسیحیت (قلمرو مسیح و قلمرو قیصر) و سرانجام در تشکیل شهرهای خودمختار و جمهوری خواه در اروپای سده میانه نشان دادیم.

در هر دو گفتار بر یک نکته اساسی پای فشردیم. این که «لائسیته» - در تمایز با سکولاریسم - از دو رکن انفکاک ناپذیر و لازم و ملزوم یکدیگر تشکیل شده است. یکم، اصل انفکاک نهاد دولت (بطور کلی بخش عمومی) از نهاد دین و ادیان (بطور مشخص کلیسا در غرب). دولت لائیک آن دولتی را گویند که هیچ دینی را به رسمیت نمی شناسد، نه ارجاع به آن می کند و نه در امور آن دخالت می ورزد. دوم، اصل تضمین آزادی های مذهبی یا بطور کلی وجدان. دولت لائیک آن دولتی را گویند که آزادی های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی برای همه دین باوران چون سایر شهروندان در جامعه مدنی را تضمین می کند.

ادامه در صفحه ۱۰

محمود اسفغ

ضرورت و مشکلات ایجاد تشکیلی از جمهوری خواهان مستقل یا چه باید کرد؟

چند ماهی است که تحت تأثیر تجاوز آمریکا به عراق و پشت کردن مردم به جناح به اصطلاح اصلاح طلب جمهوری اسلامی (عدم شرکت مردم در انتخابات شورای شهرها و روستاها)، فعالیت میان گرایش های مختلف جمهوری خواهان در داخل و خارج از کشور، در هیبت شخصیت ها، گروه ها و جریان های سیاسی، برای ایجاد تشکیلی یا تشکیلهایی در سطح دمکراتیک شدت گرفته است. پلاتفرم ها و طرح ها در نشریه ها و اینترنت انتشار یافته، گفتگوها و مشورت ها شده، کنفرانس ها، سمینارها و نشست ها برگزار گشته و... ولی هنوز نتیجه ای ملموس، جدی و امیدوار کننده در افق نزدیک یا دور به چشم نمی خورد. پس پرسیدنی است که اگر همگان نیاز به وجود چنین تشکیلهایی را حس می کنند چرا کوشندگان در این راه هنوز نتوانسته اند به این خواست ظاهراً همگانی تحقق بخشند؟ اشکال کار در کجاست؟

طبیعی است که در رابطه با این مسئله توجه ما به طور عمده به جمهوری خواهان معطوف است.

در نگاه نخست می توان طیف جمهوری خواهان را در خارج از کشور به دو جناح تقسیم کرد. جناحی که با نظام جمهوری اسلامی در کلیت آن بی هیچ اما و اگر مخالف است. چه در شکل کنونی اش و چه در هر شکل و شمایل دیگری. ادامه در صفحه ۲

آقای خاتمی و جایزه صلح نوبل

سرانجام جایزه صلح نوبل، طی مراسمی با شکوه، در اسلو، بخانم شیرین عبادی داده شد. او در سخنرانی خویش تا آنجا که ممکن بود، به نبود آزادی های مدنی و نیز محدودیت حقوق زنان در ایران و دیگر کشورهای اسلامی اشاره کرد و نیز از «نگرانی مدافعان حقوق بشر» سخن گفت «که مشاهده می کنند که موازین حقوق بشر نه فقط از سوی مخالفان شناخته شده ی آن به بهانه ی نسبییت فرهنگی نقض می شود؛ بلکه در دموکراسی های غربی، یعنی کشورهایی که خود جزو نخستین تدوین کنندگان منشور ملل متحد و اعلامیه ی جهانی حقوق بشر بوده اند، نیز این اصول پایمال می شود». او در این رابطه از سرنوشت «صدها انسانی که در جریان درگیری های نظامی» در افغانستان «دستگیر شده اند و ماه ها است که در گوانتانامو در زندان به سر می برند» سخن گفت، کسانی که دیوانسالاری امریکا آنها را «از حقوق پیش بینی شده در عهدنامه های بین المللی ژنو، اعلامیه ی حقوق بشر و میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی محروم کرده است».

ادامه در صفحه ۱۵

مجید زرفش

متن سخنرانی در مراسم پنجمین سالگرد قتل های زنجیره ای در همایش پاریس

مراسم بزرگ داشت پنجمین سالگرد قتل های زنجیره ای در پاریس به دعوت «رهروان نهضت ملی ایرانیان و پیروان اندیشه و قلم» برگزار گردید که در آن خانم عاطفه گرگین و آقای مجید زربخش سخن گفتند و آقای نعمت میرزا زاده (م. آزرم) اشعاری از سروده های خود را قرائت کرد. در زیر متن سخنرانی مجید زربخش که از نوار پیاده شده است را میخوانید.

پنج سال قبل در چنین روزی. در اول آذر ماه ۱۳۷۷، انتشار خبر جنایتی فجیع در تهران، جامعه ایرانی در داخل و خارج از کشور را تکان داد. مردم ایران با خشم و نفرت و انزجار، از این جنایت، از قتل وحشیانه داریوش فروهر و همسر و همرزم شجاع او، پروانه اسکندری آگاهی یافتند.

رژیم ولایت فقیه با کشتار این دو پیکارگر دیرین آزادی و استقلال ایران صحنه دیگری از درجه جنایت و توحش را به نمایش گذاشت.

دو هفته پس از این جنایت، در حالی که خشم و نفرت مردم نسبت به آن هم چنان در ایران و سراسر جهان موج میزد، جنازه مجید شریف نویسنده مبارز، محقق و مترجم در ۱۳ آذر ماه (پس از یک هفته ناپدید شدن) در پزشکی قانونی به خانواده او نشان داده شد...

ادامه در صفحه ۱۳

دیگر مقالات این شماره:

انقلاب پرولتاریائی و برنامه ی آن: کارل کائوتسکی
صبح ها مسجد، غروب ها تلویزیون غربی: فوآن گوئیسیولو
بیابیهی «اتحاد برای استقرار آزادی و دمکراسی»

اسلامی و جناح‌های آن و در خارج مستقل از نفوذ هر بیگانه‌ای. بنا بر این، اگر نه اساساً، حد اقل در اوضاع و احوال کنونی، ایجاد تشکیلی واحد در خارج از کشور از تمامی جمهوری‌خواهان، بنا بر آن چه در بالا آمد، ناممکن است. شاید در آینده و در اوضاع و احوالی دیگر و در صورت تغییر مواضع آنان در قبال جمهوری اسلامی در تمامیت آن و اتخاذ مواضع درست و اصولی و پایبندی صمیمانه به استقلال از دولت‌های خارجی و دل‌ن بستن به آنان، اتحادی از همه جمهوری‌خواهان ممکن شود. پس، در شرایط کنونی، جمهوری‌خواهان مستقل باید در فکر ایجاد تشکیلی برای خود باشند و توجه خویش را به بررسی موانعی معطوف دارند که در راه ایجاد چنین تشکیلی وجود دارد و در راه رفع آن‌ها بکوشند. این موانع را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: (۱) سیاسی و (۲) شخصی-روانی.

۱- موانع سیاسی.

در زمینه‌ی سیاسی باز می‌توان مشکلات را به دو بخش تقسیم کرد (۱) شکل‌همکاری، (۲) محتوای سیاسی. در مورد شکل همکاری جمهوری‌خواهان مستقل با یکدیگر، یکی از مشکلات این است که بخشی از آنان در سازمان‌هایی کوچک و بزرگ عضویت دارند و جمع و وسیع دیگری را منفردان تشکیل می‌دهند که یا هیچ زمانی در هیچ سازمانی عضویت نداشته‌اند یا از فعالان سابق سازمان‌های هنوز موجود یا از بین رفته بوده‌اند. این مشکل از آن جا ناشی می‌شود که همکاری همگی آنان، منفردان و اعضای سازمان‌ها، در یک سازمان واحد اشکالاتی را در زمینه‌ی حقوق و وظایف عضویت به وجود می‌آورد. بدین معنا که اگر عضویت در یک تشکل واحد دمکراتیک فردی باشد، وضعیت حقوقی اعضای این سازمان‌ها در آن تشکل و رابطه‌ی سازمان‌های سیاسی با آن چگونه خواهد بود. البته این مشکل، مشکلی حل‌ناپذیر نیست. می‌توان برای آن راه حلی یافت. یکی از راه‌حل‌ها می‌تواند این باشد که اعضای سازمان‌ها به صفت شخصی در این تشکل همگانی عضو شوند و یک کمیته‌ی اتحاد عمل تشکیل شود که در آن هم سازمان‌های سیاسی موجود و هم این تشکل جدید دمکراتیک برای برنامه‌ریزی فعالیت‌های مشترک شرکت داشته باشند. به هر حال یافتن راه حلی برای این مشکل حقوقی در چنین سازمانی چندان مشکل نیست.

۲- موانع سیاسی

مشکل در این زمینه بغرنج‌تر از مشکل شکل تشکل است. واقعیتی است که در چند ماه اخیر بازار سیاست در خارج از کشور بسیار شلوغ شده است. به برکت اینترنت و روزنامه‌های الکترونیکی به اندازه‌ای از هر گوشه و کنار و با نام و نشان‌های شناخته یا ناشناخته طرح‌ها، راه‌ها و تومارها به منظور خروج از بن‌بست کنونی و البته در کمال حسن نیت ارایه شده که در واقع به جای گشودن راهی به جایی، بیش‌تر به گنجی همگانی کمک کرده است!

ولی به رغم این واقعیت نامطلوب، نگاهی به پلانفرم‌ها و پیشنهادهای رنگارنگ، در زمینه‌ی خواست‌های سیاسی، به جز یک مورد، حکایت از این واقعیت دارد که، اگر انشاء و فرمول‌بندی‌های متفاوت را کنار بگذاریم، هم اکنون نیز توافق نظر عمومی بر روی مسایل اساسی وجود دارد. این مسایل عبارت‌اند از:

- ۱- همگی خواهان پایان بخشیدن هر چه سریع‌تر به حیات نظام کنونی در کلیت آن هستند، در هر شکل و شمایل که باشد چه از نوع اصلاح شده‌ی آن و چه از هر نوع دیگری،
- ۲- همگی خواهان استقرار نظام جمهوری هستند. جمهوری‌ای مبتنی بر دمکراسی و آزادی و جدایی دین از دولت که در آن دین رسمی وجود ندارد و دولت در برابر هر دین و مذهب و مسلکی بی‌طرف و هیچ دین و مذهب و مسلکی نه از امتیازی برخوردار و نه از امتیازی محروم باشد،

و جناحی دیگر که دنباله‌ی جناح معروف به جناح اصلاح طلب در درون نظام است و به طور عمده خواهان انجام اصلاحاتی است در درون همین نظام: تحقق برنامه‌ی شکست خورده‌ی خاتمی و دوم‌خردادی‌ها. البته این جناح دوم، آن طور که روش فرصت‌طلبانه ایجاد می‌کند، این موضوع را به طور آشکار بیان نمی‌دارد و چندان که رسم این روش است راهی را برای حاشا کردن در آینده باز می‌گذارد. در طرحی که این جناح از جمهوری‌خواهان چندی پیش در اینترنت با تعداد زیادی امضا منتشر کرد، که بیشتر امضاکنندگان را اعضا یا سمپات‌های جناح راست اکثریت، جمهوری‌خواهان ملی و حزب دمکراتیک مردم ایران تشکیل می‌دادند، این امر به طور نهفته در بندی آمده که از دگرگونی نظام موجود سخن می‌گوید.

البته این جریان‌ها، جناح راست اکثریت به زعامت آقای فرخ نگهدار رهبری خطاناپذیر، تحلیل‌گر و نظریه‌پرداز تیزبین و هوشمند که تا کنون هر تحلیلی داده غلط از آب درآمده و سیاست‌مداری که هر سیاستی در پیش گرفته فاجعه آفریده و جوینده‌ای که تا کنون هر دری را زده، از در «کاگب» گرفته تا در کاخ سفید و نامه‌نگاری به جورج بوش پدر و غیره، نصیبی نیافته و حزب دمکراتیک مردم ایران (اغلب اعضای سابق حزب توده که سیاست آنان در قبال خمینی و جمهوری اسلامی سهمی بزرگ در تثبیت حاکمیت ولایت فقیه داشت) و جمهوری‌خواهان ملی و بسیاری «شخصیت‌های امضاکننده که بنا بر چگونگی آب و هوای سیاسی روز و این که چه نظری مد روز است، آسان‌تر از پیراهن نظر و موضع عوض می‌کنند (که باید گفت بیشتر به مانکن‌های سیاسی تا رهبران با درایت شبیه‌اند). اینان همان کسانی هستند که با انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری دل به وعده‌های او بستند، او را منجی ایران اعلام داشتند و نجات کشور را از ورطه سقوط در تحقق برنامه‌ها، با درست‌تر، آروزهای ساده لوحانه‌ی ایشان و یاران دوم خردادی‌شان انگاشتند. و به‌رغم شکست آن سیاست‌ها و آشکار شدن اصلاح‌ناپذیری نظام ولایت مطلقه‌ی فقیه، تا بدان‌جا که حتا بسیاری از طراحان و برنامه‌ریزان دوم‌خردادی مدت‌ها است خود به شکست پروژه‌ی دوم خرداد اذعان کرده‌اند، و مهم‌تر از آن، رأی قاطع مردم در رد و نفی آن سیاست و قطع امید از خاتمی و هم نظرانش و بریدن از آنان، که در انتخابات شورای شهرها به گونه‌ای انکارناپذیر آشکار گشت، هنوز هم دل در گرو پروژه‌ی دوم خرداد دارند.

جناح دیگر طیف جمهوری‌خواهان، یعنی جناحی که با کلیت نظام مخالف است و خواهان نفی کامل آن، هر چند در مورد این هدف هم نظر، ولی در چگونگی سیاست و راه رسیدن به آن، راه‌شان به کلی از هم جدا است و خود به دو جناح تقسیم می‌شوند.

یکی، که نماینده‌ی شاخص آن آقای حسن ماسالی است، به استقلال کامل از بیگانگان و تنها و تنها تکیه بر نیروی مردم ایران برای جایگزین کردن نظام اسلامی با یک جمهوری مدرن که در آن مذهب رسمی وجود نداشته باشد، پایبند نیست.

آقای حسن ماسالی در زندگی سیاسی‌اش در میان رابطه‌ها با همه کس و همه جا، بنا به گفته‌ی خود، هم با نمایندگان «کاگب» تماس داشته (پیش از انقلاب در زمان اقامت در عراق) و هم با وزارت امورخارجی آمریکا (مسئول میز ایران در وزارت امور خارجه). نیازی به گفتن ندارد که مردم ایران خواهان یک «چلبی» ایرانی نیستند.

از این رو برای مشخص کردن جایگاه سیاسی آن جمهوری خواهانی که هم از نظام اسلامی مستقل‌اند، یعنی خواهان محو کامل آن هستند و در این راه فعالیت می‌کنند، و هم از بیگانگان، یعنی مردم ایران را تنها و یگانه نیرو برای هر تغییری در جامعه‌ی ایران می‌دانند، بهتر است که آنان این تفاوت اساسی را با قید صفتی مشخص سازند. از این رو شاید عنوان جمهوری‌خواهان مستقل و لائیک عنوانی برارنده برای این جناح باشد. مستقل به دو معنا. در داخل مستقل از جمهوری

- ۳- همگی خود را متعهد به منشور جهانی حقوق بشر می‌دانند،
 - ۴- همگی خود را پایبند به حفظ استقلال ایران می‌دانند و مخالف هر گونه دخالت خارجی در امور ایران هستند،
 - ۵- همگی خواهان اجرای حداکثر عدالت اجتماعی ممکن در رابطه با توانایی‌های واقعی جامعه‌اند،
 - ۶- همگی خواهان برابری حقوق زنان با مردان‌اند،
 - ۷- همگی خواهان رشد همه‌جانبه‌ی جامعه و تأمین رفاه و آسایش همگان و به ویژه زحمتکشان و محرومان جامعه‌اند،
 - ۸- همگی مخالف اعمال خشونت و حکم اعدام‌اند،
 - ۹- همگی طرفدار آزادی بیان و عقیده به گفتار، نوشتار، تصویر و مخالف مطلق وجود سانسوراند،
 - ۱۰- همگی خواهان تمرکز زدایی یعنی کاهش قدرت و اختیارات دولت در مرکزاند،
 - ۱۱- همگی خواهان اصلاح دستگاه اداری، ریشه کن کردن فساد در آن و جایگزین شدن رابطه و رشوه با قانون و ضابطه‌اند.
- در یک مورد، و البته موردی اساسی، اختلاف نظر وجود دارد. و آن شکل این جمهوری است.

هر چند همگان خواهان تمرکز زدایی‌اند ولی بر سر شکل این تمرکز زدایی اختلاف نظر وجود دارد.

بخشی جمهوری واحد مرکزی را برای ایران مناسب می‌دانند و بخشی دیگر جمهوری فدرال را. تازه میان آن بخشی که خواهان استقرار جمهوری فدرال است باز اختلاف نظر وجود دارد. بخشی خواهان استقرار یک جمهوری فدرال است که در آن هر فردی یک شهروند است و بنابراین، در هر بخش جغرافیایی از جامعه در کلیه امور و از جمله در حق انتخاب شدن و انتخاب کردن به مقام‌های انتخابی دولتی از حق مساوی برخوردار است، صرف‌نظر از زبان و وابستگی‌های قومی، ملی و یا هر اختلاف دیگری.

بخشی دیگر خواهان استقرار جمهوری فدرال ولی صرفاً بر اساس قومیت (ملیت) است. یعنی در آذربایجان فقط آذری‌ها، در کردستان فقط کردها، در بلوچستان فقط بلوچ‌ها، در «فارسستان» فقط فارس‌ها، الخ، حق انتخاب کردن و انتخاب شدن به مقامات دولتی در محدوده‌ی جغرافیایی خود و مقامات کشوری را دارند.

از این رو هر آینه این بخش‌های مختلف، که روی مسایل دیگر با هم هم نظراند، بخواهند در تشکیلی واحد برای پایان دادن به حیات نظام کنونی مبارزه‌ای مشترک را سازمان دهند باید، منطق حکم می‌کند که حد اقل تا ارایه‌ی طرح‌های روشن و نسبتاً دقیقی برای قانون اساسی جدید در رابطه با شکل مورد نظر خود و شاید رسیدن به توافق بر سر شکل معینی، که البته نیاز به بحثی همه جانبه و همگانی دارد، فقط به طور کلی روی شکل کلی نظام، یعنی جمهوری لائیک، بدون هیچ پیش یا پس‌وند دیگری توافق کنند. بدیهی است که هر سازمان و گروه و بخشی در عین اشتراک نظرها و توافقی‌ها، به دلیل استقلال سازمانی و یا حتا فردی می‌تواند نظر مشخص خود را در باره‌ی هر موضوعی و از جمله در باره‌ی شکل جمهوری مورد نظرش مطرح سازد و آن را تبلیغ کند. هر آینه روی این مسئله‌ی اساسی توافق شود در راه ایجاد چنین سازمانی از نظر مسایل سیاسی نباید دیگر مانعی وجود داشته باشد.

۳- مشکلات شخصی - روانی

البته در جایی که می‌خواهیم راجع به اشخاص و شخصیت‌ها چیزی بگوئیم موضوع تا حدی ظریف‌تر می‌شود. ولی خب، شفاف گفتن و شنیدن گویا این روزها به امری درآمده که همگان از ضرورت آن سخن می‌گویند و آن را می‌طلبند. بنابراین اگر در این‌جا صحبتی می‌شود صرفاً به منظور بیان شفاف واقعیت‌ها است. بدان‌گونه که ما آن‌ها را می‌بینیم.

نا گفته پیداست هر تشکیلی که در خارج از کشور برای فعالیت در جهت پایان دادن به نظام جمهوری اسلامی تشکیل شود، در آن

ایرانیانی می‌توانند حضور داشته باشند که در خارج از کشور زندگی می‌کنند. ولی ایرانیانی که در خارج از کشور بسر می‌برند و خواهان نفی کامل جمهوری اسلامی در کلیت آن هستند و به طیف جمهوری خواهان مستقل تعلق دارند، همگی در شرایط یکسانی قرار ندارند و تفاوت‌های اساسی در وضعیت شخصی و زندگی آنان وجود دارد. به دلیل وجود این تفاوت‌ها شرکت آنان در آن چنان مبارزه و فعالیتی ضرورتاً در سطح‌ها و اشکال گوناگون و با شدت و ضعف‌های متفاوت می‌تواند انجام پذیرد. شناخت وضعیت متفاوت شخصی افراد و تعیین این که هر فرد و گروهی در کدام شکل و در چه سطحی از فعالیت و مبارزه می‌تواند در سازمانی که به طور آشکار و علنی در خارج از کشور برای از بین بردن رژیم فعالیت می‌کند، به طور مستقیم شرکت کند یا از آن به اشکال گوناگون، مالی و غیره، پشتیبانی نماید، می‌تواند دست یافتن به آن را بسی آسان‌تر سازد. زیرا مرز دایره‌ای را که در آن نامزدهای چنین فعالیتی حضور دارند روشن‌تر می‌سازد و از هرز رفتن انرژی و امید بستن به سراب‌ها جلوگیری می‌کند.

ایرانیانی را که به هر دلیل فعلاً مقیم خارج از کشور و خواهان برپا شدن بساط نظام جمهوری اسلامی می‌باشند می‌توان به چند دسته تقسیم کرد:

- ۱- ایرانیانی که به طور مکرر به ایران رفت و آمد می‌کنند. طبیعی است که بر این کار هیچ مانع و ایرادی نیست. ولی این نیز واقعیتی است که در اوضاع و احوال حاکم بر ایران، کسی که در خارج از کشور اقامت دارد و به مکرر به ایران رفت آمد می‌کند، مشکل بتواند عضو رسمی جریانی شود و در آن به طور علنی مبارزه و فعالیت کند، که ساقط کردن جمهوری اسلامی را هدف فعالیت خود قرار داده است. چنین افرادی در صورت تمایل البته می‌توانند از چنین تشکیلی و فعالیت آن، به هر گونه که خود درست و مناسب تشخیص می‌دهند، پشتیبانی کنند.
- ۲- گروه بزرگ منفردان سیاسی. این گروه نیز خود به چند زیر گروه تقسیم می‌شود.

الف- منفردان جمهوری خواهی که هرگز در تشکیلی سیاسی عضویت و فعالیت نداشته‌اند و اکنون نیز نمی‌خواهند در تشکیلی عضویت داشته باشند. ولی هر آینه، سیاست و روش کار تشکیلی از جمهوری خواهان را در مبارزه برای پایان دادن به عمر نظام کنونی سازگار با افکار و نظرات خود تشخیص دهند، حاضرند از آن پشتیبانی کنند.

ب- منفردانی که در گذشته عضو سازمانی سیاسی بوده‌اند ولی به دلایلی از آن جدا شده‌اند. بیشترین این افراد در گذشته به چریک‌های فدایی خلق و انشعاب‌های از آن، سازمان‌های پیکار و مجاهدین خلق تعلق داشته‌اند.

بخشی از این افراد، به دلیل تجربه‌های بد گذشته، به اصطلاح سیاست زده شده آن را بوسیده و کنار گذاشته‌اند. بخشی دیگر به این نتیجه رسیده‌اند که دلیل شکست سیاسی آنان و سازمان‌هایشان در جریان انقلاب و سال‌های بلافاصله پس از آن، باورها و نظرات ایدئولوژیکی بوده که راهنمای شکل و روش کار آنان و آن سازمان‌ها بوده است.

فروپاشی دیوار برلن و زوال «سوسیالیسم واقعاً موجود»، به ویژه بسیاری از افرادی را که به جریان‌های چپ تعلق داشتند، در این اعتقاد راسخ‌تر کرده است. تا حدی که اکنون نه تنها سازمان‌های سیاسی موجود و به ویژه سازمان‌های چپ را به کلی نفی کرده و حتا مضر به حال مبارزه می‌دانند، بلکه، اصولاً مخالف هر تشکیلی و سازمانی و حتا بیش از این، دشمن هر گونه سازمان و تشکیلی سیاسی شده‌اند.

اگر به این افراد بگوییم که خب، به جای سازمان بد سازمان خوب بسازید، به جای ایدئولوژی بد و استبدادپرور ایدئولوژی یا نظر خوب و آزادی‌پرور را اختیار کنید و به جای رهبران بد، نادان، مستبد و پر مدعا، رهبران دانا، دمکرات، آزادیخواه و متواضع را برگزینید، پاسخ می‌شود که نه، اساساً ساختار سازمان‌های سیاسی تا کنون شناخته شده کهنه شده

شما نمی‌توانید با افراد منفرد و پراکنده‌ای که هر یک ساز خود را می‌زند و جز به خویشتن، خود را در برابر هیچ چیزی و هیچ کسی و جمعی متعهد نمی‌داند و متعهد نمی‌سازد، به مبارزه با نظامی بروید که از انواع و اقسام اشکال سازمان یافته‌ی نهادهای سیاسی، اقتصادی، نظامی، امنیتی و... برخوردار است و با اراده‌ی واحد در مبارزه با مردم و شما از آن‌ها استفاده می‌کند.

مشکل روانی، که آن نیز به صورت مانعی عمل می‌کند، مشکل شخصیت‌سازی از خود و دیگران است. شما وقتی طرحی یا پیشنهادی را برای ایجاد تشکیلی از جمهوری‌خواهان مستقل به شخصی یا جمعی ارایه می‌دهید، اولین برخوردی که با آن مواجه می‌شوید، این است که قبلاً با چه کسانی تماس گرفته‌اید و مشورت کرده‌اید؛ چرا حالا سراغ من (ما) می‌آیید و چرا در تهیه‌ی این طرح ابتدا با من (ما) مشورت نکردید و نظر من (ما) را جویا نشدید. و چه بسا ایراداتی به طرح گرفته می‌شود و پیشنهادهایی برای «تصحیح» آن داده می‌شود که دلیل محتوایی ندارد. بلکه فقط و فقط به این منظور و با این انگیزه که به اصطلاح مَهر خود را بر آن طرح زده باشیم تا نیاز روانی خود را التیام بخشیده باشیم.

آیا وجود اشخاصی که خود و نیازهای روانی خود را مقدم و ارجح بر نیازهای مبارزه و منافع مردم قرار می‌دهند، در چنین تشکیلی واقعاً ضروری است؟ آیا حضور چنین افرادی در چنین تشکیلی در جریان مبارزه و به ویژه در پیچ و خم‌های دشوار و سرنوشت ساز، پیوسته آن تشکل را با مسایل شخصی و روانی مواجه نخواهد ساخت؟

باری. با توجه به آن چه در پیش گفته شد، در شرایط کنونی و برای شروع کار در جهت ایجاد تشکیلی واحد و مشترک از جمهوری خواهان مستقل با خاستگاه‌های نظری و عقیدتی متفاوت، ولی با توافق روی پلاتفرم سیاسی مشترکی که رئوس کلی آن در بالا آورده شد، و تقریباً در تمام پلاتفرم‌هایی که از سوی جمهوری‌خواهان مستقل در این جا و آن جا تا کنون انتشار یافته نیز وجود دارد، اگر واقع بین باشیم و در کمال خوشبینی، نباید به بیش از چند صد نفری چشم داشته باشیم. نباید در انتظار نشست تا «همه» بیایند. همه نخواهند آمد و برای شروع کار نیز نیازی به همه نیست.

خوشبختانه در درون کشور رژیم روز به روز منفردتر و همراه با آن شرایط برای سازمان دادن مبارزه آماده‌تر می‌شود. در هر صورت مبارزه‌ی اصلی برای ساقط کردن رژیم در درون کشور انجام می‌گیرد و خارج از کشور تنها می‌تواند از جنبش درون پشتیبانی کند و وظایفی را انجام دهد که حداقل در اوضاع و احوال کنونی از مبارزه، انجام آن‌ها در ایران یا میسر نیست یا بسیار مشکل است.

حال این پرسش را می‌توان مطرح کرد که آیا باید دست نگه داشت و صبر کرد و در انتظار نشست تا انشاءالله روزی، روزگاری آن سازمان دمکراتیک موعود از جمهوری‌خواهان مستقل تشکیل شود و همه‌ی جمهوری‌خواهان مستقل در آن حضور تشکیلاتی یابند؟ پاسخ به این پرسش بستگی به چند چیز دارد:

اگر نتوان در اشکال دیگری و با استفاده از امکانات موجود، مبارزه و جنبشی را راه انداخت، پاسخ البته این است که آری. باید صبر کرد تا چنان تشکیلی بوجود آید. چون هیچ یک از سازمان‌ها و جریان‌های موجود از آن چنان نفوذی برخوردار نیست که بتواند مبارزه و جنبشی گسترده را در خارج از کشور سازمان دهد.

ولی اگر بتوان شعار و خواست استراتژیکی را یافت که با استفاده از همین امکانات موجود، مبارزه و جنبشی را میسر سازد، البته پاسخ به آن پرسش منفی است.

باید به این نکته‌ی اساسی توجه داشت که آن تشکیلات دمکراتیک موعود نیز، مانند هر تشکیلات جدی دیگری، برای انجام مبارزات روزمره و مستمر به یک شعار مبارزاتی عملی و استراتژیکی نیاز دارد تا به آن امکان را بدهد که ابتکار مبارزه را در دست گیرد، دوام و استمرار آن را تأمین کند و جنبشی عمومی و همگانی را سازمان دهد. زیرا با طرح اهدافی مانند آزادی، مردم‌سالاری، جمهوری لائیک و مانند آن‌ها، شما نمی‌توانید مبارزه‌ی روزمره و مستمر را سازمان دهید.

و دیگر به درد نمی‌خورد. این خود ساختار سازمان‌هاست که چنان شرایطی را در آن‌ها و احزاب پدید می‌آورد. این اشکال دیگر کهنه شده و طبیعی است که چیز کهنه شده بد است، به درد نمی‌خورد و باید آن را به دور انداخت و شکل نو را برگزید. و هنگامی که می‌گوییم چه چیزی از این بهتر و می‌پرسی که خوب، شکل نوی سازمان مورد نظر شما چیست. پاسخ می‌شنوی که منم نمی‌دانم آن شکل چیست. ولی اگر تو می‌پذیری که اشکال موجود کنونی کهنه شده است و باید به دنبال شکل‌های جدید و نو رفت، پس بیا با هم برویم دنبال اشکال جدید بگردیم!؟

البته هیچ آدم عاقلی نمی‌تواند با چیز جدید و بهتری که بتواند جانشین چیز کهنه و فرسوده‌ای بشود و ما را گامی و شاید گامی بزرگ به پیش ببرد مخالف باشد. ولی اشکال کار در این است که در مبارزه و فعالیت سیاسی که کاری است روزانه، نمی‌توان میدان را برای رقیب خالی گذاشت و با خیال راحت در ناکجاآباد به دنبال اشکال جدید سازمانی گشت و به مردم گفت که فعلاً به زندگی در همین وضع موجود ادامه دهید تا ما آن شکل آرمانی موعود را پیدا کنیم.

شاید این کار برای انتلکنتوئل‌های ممالک غربی که در جامعه‌ای زندگی می‌کنند که سامان‌یافته و دارای نظام سیاسی به‌هنجاری است دلمشغولی دلنشینی باشد. ولی برای جامعه‌ی نابه‌سامان و نابهنجار ما که در آن استبداد، فساد، فقر و الخ، بی‌داد می‌کند این نوع انتلکنتوئل بازی‌ها در غرب مشغولیات لوکسی است که دردی از دردهای مردم ما را دوا نمی‌کند.

وانگهی، در هر صورتی، مگر سازمان چیزی بیش از ابزاری است. و آیا چنین نیست که هر ابزاری در ذات خود خنثا است. نه خوب است، نه بد. چاقو ابزاری است. هم از آن می‌توان برای بریدن سر انسانی استفاده کرد و هم در جراحی برای بریدن غده‌ی سرطانی.

سازمان‌ها را آدمیان به وجود می‌آورند و روابط حاکم بر آن‌ها را آنان می‌سازند و تعیین می‌کنند. و درک آنان از چگونگی آن روابط از شرایط تاریخی و سطح آگاهی و تجربه‌ی سیاسی‌شان در هر مقطع تاریخی معینی منشاء می‌گیرد. خود این فکر، که ما ایرانیان می‌توانیم در کشوری که تا کنون به خود روی آزادی و دمکراسی را ندیده، مردم آن فقط تجربه‌ی استبداد شاهنشاهی و ولایت فقیه‌ی را داشته‌اند و فقط با آن فرهنگ آشنایی دارند، راه دراز دمکراسی را یک شبه طی کرده و به شکلی از سازماندهی دولتی، اجتماعی، دمکراسی و احزاب سیاسی دست یازیم، که غربی‌ها با سنت دراز در این زمینه‌ها، برای دست یافتن به آن‌ها هنوز در خم یک کوچه‌اند، آیا نشانی از خیال‌پردازی ساده لوحانه و یادآور همان آرمان‌گرایی توهم‌آمیز گذشته نیست که می‌خواست جامعه‌ای را که هنوز الفبای حتا دمکراسی بورژوازی را نیاموخته بود، یک شبه فراتر از پیشرفته‌ترین جوامع بورژوازی برده و آن را یک راست و بدون گذر از ایستگاه‌های ناگزیر میانی، به بهشت سوسیالیسم بربرد؟

این افراد فراموش می‌کنند که خود آنان بودند که آن سازمان‌ها و آن روابط و آن رهبران راه که در عین حال انعکاس شرایط تاریخی، سیاسی و فرهنگی آن دوران بودند را بوجود آوردند و چه بسا خود از رهبران آن سازمان‌ها بودند.

به هر حال ما نمی‌خواهیم به هیچ وجه مانع کار این افراد فرهیخته در جستجوی شکل‌های جدید سازماندهی سیاسی شویم. ولی می‌توانیم از آنان انتظار داشته باشیم و حتا عاجزانه تقاضا کنیم که تا نیافتن آن اشکال بدیع جدید دوران‌ساز و ارایه‌ی آن به خلق‌الله، از نسخه پیچی برای مبارزه در جهت ساقط کردن جمهوری اسلامی، بدون هیچ تشکل و سازمانی، دست بردارند و به پراکندگی و گنج‌سری کنونی بیش از این دامن نزنند. زیرا اگر قدری واقع‌بینانه و نه خوش‌پندارانه و ساده‌دلانه به مسایل بنگریم، می‌بینیم که برای ساقط کردن نظام جمهوری اسلامی ما جمهوری‌خواهان مستقل به مبارزه‌ای دسته جمعی، مستمر و با نقشه و برنامه نیاز داریم. و این کار جز از طریق **سازمان و تشکل و آن هم در اشکال متعارف تاریخی موجود آن میسر نیست.**

نظام «جمهوری اسلامی»، که بر ولایت مطلقه‌ی فقیه استوار است، در نتیجه‌ی انقلاب ضدسلطنت ۵۷ که در آن اکثریت قریب به اتفاق مردم شرکت داشتند، با توافق و به رأی آنان بوجود آمد. ولی اکنون مدتی است که این نظام و حاکمان آن از پشتیبانی اکثریت مردم برخوردار نیستند و تنها با اعمال زور و سرکوب و در ضدیت با خواست و رضایت اکثریت عظیمی از مردم، در حاکمیت باقی مانده‌اند. این نظام، همان‌طور که انتخابات شورای شهرها و روستاها نشان داد، مشروعیت خود را به طور کامل از دست داده است. حتا مردمی هم که به اصلاح نظام و مردمی کردن آن به دست جناح معروف به اصلاح طلبان از درون خود نظام امید بسته بودند، در سال‌های ریاست جمهوری آقای خاتمی و به تجربه دریافته‌اند که این نظام اصلاح‌پذیر نیست و باید نظام دیگری جایگزین شود. بنا بر این ادامه‌ی حیات این نظام به‌رغم رضایت و تمایل اکثریت عظیمی از مردم، به معنای نفی حق اعمال حاکمیت مردم ایران بر سرنوشت خویش است.

بدین ترتیب، خواست فرزاندم در واقع به معنای به چالش طلبیدن مشروعیت نظام و حاکمان کنونی است. این خواست آنان را به چالش می‌طلبد تا ادعای خود را مبنی بر این که آنان هنوز هم از پشتیبانی اکثریت مردم برخوردارند و اکثریت مردم خواهان بقای این نظام هستند، با مراجعه به خود مردم از طریق همه‌پرسی آزاد و تحت نظارت سازمان ملل و نهادهای و مؤسسات ذی‌ربط و سازمان‌های غیردولتی (NGO) به اثبات رسانند.

بنابراین و به این مصداق، یعنی با به‌چالش طلبیدن حاکمان جمهوری اسلامی، انجام فرزاندم را از آنان می‌خواهیم.

ولی، ما آن قدر هم خام، ساده‌لوح و ساده‌پندار نیستیم که باور داشته باشیم که آنان به انجام چنین فرزاندمی تن خواهند داد. زیرا به نیکی آگاهیم که آنان به خوبی می‌دانند که انجام چنین فرزاندمی به معنای پایان بخشیدن به حیات نظام جمهوری اسلامی و حاکمیت آنان است. خواست و شعار برگزاری فرزاندم در واقع **یک خواست و شعار مبارزاتی** است برای سازمان دادن مبارزهای مستمر و پیوسته در درون و خارج از کشور برای پایان دادن به حیات این نظام.

آری، انجام این خواست و شعار راه مانند هر شعار و خواست دیگری از حاکمان می‌خواهیم. مگر هنگامی که آزادی مطبوعات، آزادی زندانیان سیاسی، پیگیری عاملان قتل‌های زنجیره‌ای، رعایت حقوق بشر، الخ را مطرح می‌کنیم انجام و تحقق آن‌ها را از چه کسانی می‌خواهیم؟ از حاکمان. و آگاهیم که آنان به این خواست‌ها پاسخ مثبت نخواهند داد. و درست به همین دلیل است که این خواست‌ها به خواست‌ها و شعارهای مبارزه بدل می‌شود.

برای مثال، در سال‌های بیست در جریان مبارزه برای قطع نفوذ استعمار انگلیس، عاملان و کارگزاران ایرانی آن، جبهه‌ی ملی به رهبری دکتر مصدق شعاری را که دکتر فاطمی پیشنهاد کرده بود، «ملی کردن صنایع نفت در سراسر کشور» مطرح کرد. دکتر مصدق از چه کسانی می‌خواست که صنایع نفت را در سراسر کشور ملی کنند؟ از مجلس. مجلسی که نمایندگان آن، جز نمایندگان اقلیت (دکتر مصدق و یاران آن زمانی‌اش) با موافقت و به دستور سفارت انگلیس به نمایندگی مجلس در واقع نه انتخاب بلکه انتصاب شده بودند. درست به همین دلیل این شعار به شعار مبارزه‌ی مردم بدل شد و این مبارزه چنان گسترشی یافت و شرایطی را فراهم آورد که همان نمایندگان دست‌نشانده‌ی استعمار انگلیس مجبور شدند قانون ملی شدن صنایع نفت را در سراسر کشور به گونه‌ای که مصدق آن را پیشنهاد کرده بود تصویب کنند.

منطق خواست مراجعه به خود مردم برای تعیین سرنوشت‌شان، در عین سادگی، خواست و منطقی است چنان‌قوی که جلب پشتیبانی مردم ایران و افکار عمومی جهان برای آن در صورتی که جمهوری خواهان بتوانند آن را به جنبشی تبدیل سازند بسیار محتمل است. چه، راه دیگری برای خروج از بن بست کنونی جز مراجعه به خود مردم ایران وجود ندارد. این منطق را هر کسی می‌فهمد. بنابراین، برای رسیدن به این هدف باید مبارزه کرد.

اهدافی این چنین کلی قابل زمان‌بندی و اندازه‌گیری برای مبارزه و فعالیت روزانه‌ی مبارزان نیست. شما حداکثر می‌توانید درباره‌ی محتوای آن اهداف درک خود را به مردم توضیح دهید. مبارزه‌ی سیاسی و عملی روزمره نیاز به شعار و خواستی **سیاسی و عملی** دارد که راه رسیدن به آن اهداف را مشخص می‌کند، و خصیلتی مرحله‌ای دارد. چنین شعار و خواستی باید استعداد آن را داشته باشد که گام برداشتن به سوی تحقق آن اهداف را تعیین و زمان بندی کند.

شعار و خواست استراتژیکی باید (۱) خواست اکثریت عظیمی را منعکس کند، (۲) هم شعاری توضیح دهنده و هم شعاری بسیج کننده در رابطه با اهداف مبارزه باشد، (۳) برای تفهیم آن نیاز به توضیحات پیچیده‌ی نظری نباشد، (۴) بتوان به کمک آن به سازماندهی و بسیج مردم از طریق مبارزهای مستمر و روزانه دست یافت و آن را گسترش داد.

و به نظر ما چنین خواست و شعار استراتژیکی هم اکنون وجود دارد: فرزاندم.

این شعار تمام خصوصیات را که در بالا برشمردیم دارا است. خواست اکثریت عظیمی از مردم ایران است؛ شعاری است هم توضیحی و هم بسیج کننده؛ برای تفهیم آن نیازی به توضیح‌های پیچیده‌ی نظری نیست؛ استعداد بسیج مردم و سازمان‌دادن آنان و همچنین مبارزهای روزانه و مستمر را دارا است.

افزون بر این، اگر اصل بر این باشد که تغییر نظام در ایران به صورت مسالمت‌آمیز انجام پذیرد هیچ راهی جز مراجعه به خود مردم و نظر خواهی از آنان از طریق رأی‌گیری وجود ندارد و شکل شناخته شده‌ی این نظرخواهی فرزاندم است. این شعار و خواستی است که خود مردم در ایران در هر فرصتی که دست می‌دهد آن را مطرح می‌کنند. در رابطه با شعار فرزاندم ممکن است ناروشنایی‌ها و پرسش‌هایی وجود داشته باشد که سعی خواهد شد در زیر آن‌ها را مطرح کرده و پاسخ دهیم.

پرسش‌ها و پاسخ‌ها:

پرسش: موضوع فرزاندم چه باید باشد.

پاسخ: موضوع فرزاندم باید طوری تنظیم شود که دو موضوع اساسی را به روشنی بیان دارد: (۱) اراده‌ی مردم را بر تغییر نظام و (۲) ابراز تمایل آنان به شکل نظام آینده در خصوصیات کلی آن. با توجه به این خصوصیات شعار فرزاندم می‌تواند این‌طور تدوین شود: آیا خواهان تشکیل مجلس مؤسسان به منظور تدوین قانون اساسی جدید برای یک جمهوری مبتنی بر آزادی، دموکراسی و جدایی دین از دولت هستید. آری نه.

این عبارات به روشنی نفی نظام موجود را در بر دارد و خصوصیات کلی نظام آینده را نیز تعیین می‌کند.

در این‌جا طبیعتاً فریاد سلطنت‌طلبان برخورد خواست که: بله، نگفتیم که شما دمکرات نیستید. شما می‌خواهید از پیش شکل نظام را در فرزاندم تعیین کنید و غیره. پاسخ این است که آری. ما برخلاف شما که خواهان بازگشت بساط سلطنت‌خاندان پهلوی در ایران هستید ولی با ریاکاری و به اصطلاح تاکتیک بازی، آن را صریحاً ابراز نمی‌دارید و حتا بر سر مردم منت نیز می‌گذارید و می‌گویید آری، اگر مردم بازگشت سلطنت پهلوی را طلب کنند ما هم از سر لطف این وظیفه‌ی البته «ناخواست» را می‌پذیریم، به عنوان جمهوری خواهان که اساساً با نهاد سلطنت مخالف‌اند، صرف نظر از این که سلطان که و چه باشد، با شفافیت و صراحت کامل می‌گوییم که برای ما جمهوری خواهان باید در موضوع فرزاندم جمهوری بودن شکل نظام نهفته باشد. شما هم آزادید که خواست خود را که سلطنت باشد در فرزاندم پیشنهادی خود بکنجانید و برای آن تبلیغ و مبارزه کنید.

پرسش: مخاطب این شعار و خواست کیست؟ آیا برگزاری فرزاندم را از حاکمان کنونی می‌خواهیم یا از مقامات یا مراجع دیگری؟

پاسخ: این سؤال یکی از مسایل اساسی و مهم را در رابطه با شعار فرزاندم مطرح می‌کند. پاسخ به این سؤال تا اندازه‌ای در استدلال ما برای ضرورت برگزاری فرزاندم نهفته است. این استدلال چنین است:

مردم بی‌صبرانه طالب آن باشند. فریب تبلیغات پهلوی‌طلبان را نباید خورد. اگر مردم بازگشت سلطنت پهلوی را می‌خواهند پس منتظر چه نشسته‌اند. «شاه» اش که هست، قانون اساسی مشروطه هم که حاضر و آماده هست، دستگاه‌های تبلیغاتی، تلویزیونی و رادیویی هم که معلوم نیست بودجه‌ی آن‌ها از کجا تأمین می‌شود، هم هست. آمریکا و غرب هم که علی‌القاعده نباید مخالفتی با بازگشت سلطنت در ایران داشته باشند، زیرا آنان به دست چنان رژیم‌بهرتر می‌توانند منافعی را در ایران و منطقه تأمین کنند. پس دیگر چه مانعی در کار است و مردم به چه امیدی دست روی دست گذاشته‌اند و به زندگی ناهنجار خود در نظام منفور ولایت مطلقه‌ی فقیه ادامه می‌دهند؟

پس واقعیت، آن‌طور که پادوهای رضا پهلوی تبلیغ می‌کنند نیست. مردم هم اکنون هم تحت نظام سلطنتی زندگی می‌کنند. منتها بر سر شاه این نظام به جای تاج عمامه است. و درست یک چنین نظامی است که مردم نمی‌خواهند. نظامی که یک نفر مادام‌العمر همه کاره‌ی مملکت باشد.

در جریان تظاهرات دانشجویان در رابطه با سالگرد واقعه‌ی ۱۸ تیر این امر به خوبی نمایان شد. به‌رغم تمام تقلاها و کوشش‌های پادوها و پیام‌های رضا پهلوی در دعوت مردم به خیزش، کسی وقعی به آن نگذاشت.

افزون بر این با دست نگاه داشتن از مبارزه برای تحمیل برگزاری رفتارم تا مگر آن بخش‌هایی از جمهوری‌خواهان در زمینه جمهوری دلخواه خود دست به کاری زدن، نیروهایی که هنوز حتی طرحی از رئوس کلی قانون اساسی مورد نظرشان پیشنهاد ن داده‌اند، پیش‌رفتی حاصل نخواهد شد. منظور آنانی است که خواهان جمهوری قومی در ایران هستند و آنانی که خواهان جمهوری غیرفدرال هستند ولی با تمرکز زدایی نیز موافقت. چون، چنانکه می‌دانیم، تا کنون یک طرح قانون اساسی فدرال بر اساس تقسیم بندی استانی از طرف «شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران» و یکی هم از طرف «انجمن دانشجویان مسلمان» نزدیک به آقای بنی صدر انتشار یافته است.

اتفاقاً بر عکس. دامن زدن به یک جنبش وسیع سیاسی در داخل و خارج از کشور دور محور مبارزه برای تحمیل برگزاری رفتارم در ایران، به طور طبیعی و منطقی بسیاری از مسائلی را که در رابطه با تغییر نظام وجود دارد به طور طبیعی و منطقی مطرح خواهد ساخت. وقتی شما از مردم دعوت می‌کنید تا برای تشکیل مجلس مؤسسان به منظور تغییر نظام مبارزه کنند آنان از شما خواهند پرسید که خب این نظام را بردیم چه چیزی باید جانشین آن سازیم. دفعه پیش نظام شاهنشاهی را برانداختیم بدون آن که از پیش بدانیم چه چیزی جانشین آن باید بشود. و دیدیم که چه حاصلی داشت. این بار باید پیش از برچیدن بساط نظام کنونی بدانیم که چه نظامی جانشین آن خواهد شد. و منطق این مبارزه سازمان‌ها و شخصیت‌هایی را که مدعی هستند که می‌دانند چه نظامی باید جانشین این نظام شود، را مجبور خواهد ساخت تا به جای کلی‌گویی‌های معمول، طرح مفصل قانون اساسی خود را ارائه دهند. و یا روشن خواهد شد که در واقع طرحی وجود ندارد. و در این حالت بحث و گفتگو پیرامون طرح‌هایی از قانون اساسی که تا کنون ارائه شده یا احتمالاً در آینده ارائه خواهد شد، انجام خواهد گرفت.

البته برای هر فرد واقع‌بینی روشن است که تغییر این نظام یک شبه صورت نخواهد گرفت. آن هنگامی که مبارزه حاکمان را تا بدان حد منفرد و ضعیف کرده باشد که دیگر نتوانند به حاکمیت خود ادامه دهند، به احتمال زیاد سران نظام فرار را بر قرار ترجیح داده ایران را ترک خواهند گفت (راستی به کجا؟). یا به هر ترتیب دیگری که از حالا قابل پیش‌بینی نیست دولتی موقت برای انجام رفتارم و فراهم کردن شرایط برای انجام انتخابات به منظور برگزیدن نمایندگان مردم به مجلس مؤسسان و اداره‌ی مملکت تا شکل گرفتن نظام جدید تشکیل خواهد شد. فضای سیاسی آزاد و فعالیت سیاسی برای همگان ممکن خواهد شد. طبیعتاً باید برای انتخابات نمایندگان به مجلس مؤسسان، مثلاً زمانی شش ماهه، در نظر گرفته شود و این زمان به احزاب، سازمان‌ها،

می‌دانیم که حاکمان کنونی در افکار عمومی جهان کاملاً ایزوله هستند و هیچ دولتی آشکارا از این نظام و حاکمان آن پشتیبانی نمی‌کند. حتی دولت‌هایی که برای تأمین منافع خود، مشروع یا نامشروع، با چنین رژیم خونخوار و ضد‌مردمی رابطه دارند، مجبورند برای توجیه این رابطه در برابر مردم خود، به وجود اصلاح طلبان در درون نظام و ضرورت پشتیبانی از آنان توسل جویند. و اغلب پشتیبانی خود را از این جریان شکست خورده این گونه توجیه می‌کنند که در صورت فقدان بدیل دیگری در برابر نظام کنونی چاره‌ی دیگری ندارند. حال اگر اپوزیسیون قادر شود در درون و خارج از کشور مبارزه و جنبشی را به دور خواست منطقی و به حق برگزاری رفتارم سازمان دهد، آنان در برابر افکار عمومی خود چاره‌ای جز پشتیبانی از این خواست به حق مردم نخواهند داشت.

در هر صورت یک‌چنین همه پرسی تنها راه نجات کشور از بن بست کنونی است. اگر نظام کنونی به تأیید اکثریت مردم برسد، این امر باعث تثبیت بیشتر آن می‌شود و مشروعیتی را که مورد سؤال قرار گرفته به او باز می‌گرداند. هم مخالفان ایرانی نظام به قول معروف از مردم تو دهنی خواهند خورد و هم آمریکا و غیره. و در صورتی که مردم تمایل خود را به جمهوری دیگری ابراز دارند، باز هم جامعه از بن بست کنونی خارج خواهد شد.

پرسش: کسان و جریان‌های دیگری هم و از جمله پهلوی‌طلبان خواست رفتارم را مطرح کرده‌اند. آیا طرح این خواست از طرف جمهوری‌خواهان و مبارزه برای آن به سود پهلوی‌طلبان نخواهد بود؟ چون آنان برای مردم نظام حاضر و آماده‌ای را در آستین دارند. در حالی که میان جمهوری‌خواهان درباره‌ی نظام آینده‌ی ایران، فقط جمهوری، جمهوری فدرال، جمهوری بر اساس قومیت و غیره، اختلاف نظر وجود دارد و اگر مجلس مؤسسانی تشکیل شود، معلوم نیست چه قانون اساسی را برای جمهوری باید تصویب کند.

پاسخ: نخست این که، اگر کسان دیگر و از جمله پهلوی‌طلبان نیز خواهان رفتارم شده‌اند این موضوع به هیچ‌وجه دلیلی نیست بر نادرست بودن یا نقطه‌ی ضعف این خواست، بلکه بر عکس، حاکی از نقطه‌ی قوت آن و نشان‌دهنده‌ی این است که آنان به لزوم این امر نیز رسیده‌اند. دیگر این که **جمهوری خواهان مستقل باید سیاست‌های خود را خود به طور مستقل و از تجزیه و تحلیل شرایط و اوضاع و احوال واقعی و عینی استنتاج کنند.** نه این که ببینند پهلوی‌طلبان یا هر کس یا کسان دیگری چه سیاست یا خواست و شعاری را مطرح می‌کنند و چون مخالف آنان هستند، پس سیاست، شعار و خواستی را که درست عکس آن است مطرح نمایند. در این صورت این ما نیستیم که سیاست، خواست و شعار مبارزه‌ی خود را مستقلاً تعیین می‌کنیم، بلکه این دیگران هستند که برای ما سیاست تعیین می‌کنند.

این را که در پایان مبارزه چه نظامی در ایران مستقر خواهد شد از پیش به یقین نمی‌توان پیش بینی و تعیین کرد. این امر نتیجه‌ی مبارزه است و نه پیش شرط آن. ولی می‌توان با داده‌های کنونی احتمال‌ها را حدس زد.

احتمال استقرار نظام جمهوری بسیار بیشتر از احتمال استقرار سلطنت خاندان پهلوی است. ولی این احتمال صفر نیست. اگر جمهوری خواهان راه حل‌های خود را به جامعه عرضه نکنند و برای توضیح و تبلیغ آن فعالیت و مبارزه نکنند، البته جامعه نیز تا ابد منتظر آنان نخواهد نشست و در این حالت احتمال کمتری برای دست یافتن به اهداف خود خواهند داشت. شما نمی‌توانید به مردم بگویید که ما، جمهوری‌خواهان، برای تحمیل رفتارم در جهت پایان دادن به حیات نامیمون جمهوری اسلامی مبارزه نمی‌کنیم چون ممکن است نتیجه‌ی آن به سود رضا پهلوی تمام شود. زیرا که وی نظام حاضر و آماده‌ی در آستین دارد و ما هنوز بر روی شکل جمهوری مورد نظرمان توافق نکرده‌ایم. مردم چنین بهانه‌ای را از شما نخواهند پذیرفت. نخست آن که سلطنت در ایران به طور کلی و سلطنت خاندان پهلوی به ویژه در خاطره‌ی تاریخی مردم کارنامه‌ی درخشانی ندارد که

صورت دریافت پاسخ مثبت به تعدادی که بتوان دست به اقدامات بعدی زد، در زیر آدرس پست الکترونیکی خود را درج می‌کنم تا علاقمندان بتوانند از طریق آن با اینجانب تماس برقرار کنند.

mrassek@freenet.de

صبح‌ها مسجد و غروب‌ها ...

پرسش: در حال حاضر اسلام‌گرایانه در مراکش رشد میکنند.

پاسخ: هر چند اسلام‌گرایانه میانه‌رو پیروزمندان پنهانی انتخابات محلی هستند، اما من آن را به مثابه اصل اسلام‌گرایی جامعه نمی‌بینم. هر چند به اهمیت دین در زندگی روزانه افزوده شده است، اما در عوض مردم اشتباهی سبزی‌ناپذیری برای دیدن تلویزیون‌های غربی دارند و میخواهند بدانند که در اروپا چه رخ میدهد. برای جوانان مراکشی حق‌گزینش مهاجرت برای کار در پلانتاژهای گوجه‌فرنگی اسپانیا از ساختن دولتی اسلامی جذاب‌تر است. چنین تمایلی به گونه‌ای غیرمستقیم برای تمامی جهان اسلام اعتبار دارد: سال‌ها پیش از این هنگامی که در الجزایر واعظین رادیکال فیس FIS آتن‌های بشقابی را جمع‌آوری کردند، هواداران آن دوباره به نصب آن اقدام نمودند. همان کسانی که صبح‌ها دزدکی شلاق‌زدن را تمرین میکنند، غروب‌ها با شیفتگی به تصاویر تلویزیون غرب «کافر» مینگردند.

پرسش: آیا اسلام میتواند به تروریسم اسلامی بیرون از خود پاسخ دهد؟

پاسخ: بوش، رئیس‌جمهور آمریکا، با دکترین خود مبنی بر جنگی همه‌جانبه علیه تروریسم بین‌الملل اشتباه منطقی خطرناکی را مرتکب شده است. امروزه هر کسی که اشغال عراق را محکوم میکند، باید خود را یک تروریست احساس کند و هر منتقد آمریکا اجازه دارد خود را مجاهد بنامد. آنچه که به پدیده عملیات انتحاری مسلمانان مربوط میشود، این است که در اسلام جهان آخرت دارای باری مثبت است و تأثیری زندگی مانند دارد. کاتولیسمی که لاقول من در بطن آن تربیت شده‌ام، بخود رنج زیادی داد تا جهنم را با رنگ‌های چشم‌گیر ترسیم کند. در عوض بهشت در نظرم بسیار خجولانه و مرتاضانه نمایش داده شده است.

پرسش: فرانسیس فوکویاما Francis Fukuyama بر این باور است که همچون ایران، اسلام تنها از درون بنیادگرایی میتواند اصلاح گردد.

پاسخ: یک جا pauschal نمیتوانم این نظریه را بپذیرم. اما این درست است که پدایش تغییرات از درون شیعه ممکن است. علی شریعتی، پیش‌اندیشی که به فرمان شاه در لندن به قتل رسید (۱)، در آن زمان گفت که شیعه به مثابه گرایشی که تحت پیگرد قرار داشت، در جهان علیه هر قدرت مرکزی از بدبینی زیادی برخوردار بوده و بهمین دلیل نیز تمایل زیادی به خرد کاری Fragmentierung دارد. چنین است که در ایران امروز سیاست و اقتصاد در دست [ارگان‌های] متفاوتی قرار دارد. در حالی که در بیشتر کشورها تفسیر اسلام را کد است، در ایران در این زمینه گفتمانی انتقادی و زندگی روشنفکرانه زنده‌ای وجود در جریان است. این سرزمین در تاریخ معاصر خود دو تجربه هولناک کرده است. نخست شاه و سپس انقلاب و ۸۰ تا ۹۰ درصد مردم در حال حاضر نه این را میخواهند و نه آن یکی را. من بر این باورم که سیستم کنونی به زودی شکست خواهد خورد و همچنین در دراز مدت سعودی وهابی که انسان‌ها را به اطاعت فرامیخواند، ناکامیاب خواهد بود.

پرسش: پس گهواره اسلام مدرن در کجا قرار دارد؟

پاسخ: بخاطر دلالتی که آوردم، تا حدی در ایران، اما همچنین در اروپا، زیرا در اینجا اسلام در همسوئی با سیستم سیاسی و اجتماعی قرار دارد، یعنی در شکل هویدائی آن بسیار مدرن‌تر است. منظور من نه مهاجرین به فرانسه و آلمان، بلکه مسلمانان بالکان هستند. مصطفی جریج Mostafa Ceric، امام ساریوو تأثیر زیادی نهاد. او دارای نظرگاه‌ها و

گروه‌ها و شخصیت‌ها امکان خواهد داد تا نظرات و پیشنهادهای خود را در اختیار مردم و قضاوت آنان قرار دهند.

پرسش: این مبارزه چگونه باید سازمان داده شود؟

پاسخ: چگونگی سازمان‌دهی چنین مبارزه‌ای در ایران البته به خود مبارزان و مردم در درون کشور مربوط است که با درایت و هوش و ذکاوتی که تا کنون در مبارزه با رژیم اسلامی، تحت دشوارترین شرایط از خود نشان داده‌اند، راه‌ها و اشکال لازم و مناسب را پیدا خواهند کرد. اما، خارج از کشور در این رابطه وظایف متعددی به عهده دارد.

نخست آن که باید میان مبارزه و مبارزان در درون کشور و مبارزه و مبارزان در خارج از کشور پیوند، همکاری، هماهنگی و تقسیم کار و وظایف بوجود آید. کارهایی است که در شرایط ترور و خفقان حاکم بر کشور، که با شروع چنین مبارزه‌ای تشدید نیز خواهد شد، انجام آن برای مبارزان درون کشور اگر نه ناممکن، حداقل بسیار دشوار است. مانند طرح و تبلیغ علنی خواست رفراندوم برای تشکیل مجلس مؤسسان، ایجاد ارتباط گسترده در سراسر کشور میان کمیته‌ها یا اشکال دیگر سازمان‌دهی و مانند آن‌ها. این وظایف را: برقرار کردن ارتباط‌ها و هماهنگ کردن شعارها، تاکتیک‌ها و مانند آن‌ها، حداقل تا زمانی که شرایط مناسب در ایران در نتیجه‌ی همین مبارزه بوجود نیامده است، باید خارج از کشور انجام دهد.

در خارج از کشور امکان فعالیت آزاد وجود دارد و با استفاده از وسایل ارتباط‌جمعی، تلویزیون، رادیو، اینترنت و غیره می‌توان کمبودهای درون کشور را مانند برقرار کردن ارتباط و هماهنگ کردن شعارها، تاکتیک‌ها و اشکال گوناگون مبارزه و مانند آن‌ها جبران کرد. از سوی دیگر آغاز این مبارزه باید در خارج از کشور باشد. چون ابتدا باید برای گسترش مبارزه در ایران پشتوانه و پشتیبانی بین‌المللی ایجاد و برای فعالان و مبارزان درون کشور تا آن‌جا که می‌شود امنیت ایجاد کرد. این کار باید از طریق بسیج افکار عمومی در خارج از کشور و حساس کردن آن نسبت به شرایط حاکم در ایران انجام گیرد. باید به افکار عمومی جهان این واقعیت را توضیح داد که نظام کنونی تنها اقلیت بسیار ناچیزی را در ایران نمایندگی می‌کند که در واقع اکثریت آنان، وابستگان مستقیم و غیر مستقیم به نظام هستند. این واقعیت را که این نظام در میان مردم پایگاهی ندارد، بلکه بر عکس اکثریت عظیمی از مردم ایران خواهان پایان دادن به حیات آن هستند و این را که این رژیم که در ابتدا مشروعیت خود را از انقلاب و تأیید مردم به دست آورده بود مدت‌ها است به رژیم ضد مردمی تبدیل شده و فاقد هرگونه مشروعیت است و غیره. طبیعی است که تحقق این هدف به مبارزه و فعالیتی گسترده در خارج از کشور نیاز دارد.

همان طور که پیش از این گفته شد باید خواست انجام رفراندوم و مبارزه برای آن را به جنبشی گسترده تبدیل کرد و این امر به سازمان دهی نیاز دارد. در این راه پیشنهاد ما این است که در هر شهری کمیته‌ای مثلاً با عنوان «کمیته‌ی پشتیبانی از رفراندوم برای تشکیل مجلس مؤسسان» ایجاد شود. این کمیته‌ها از طریق سایتی که برای برقرار کردن ارتباط و هماهنگ کردن کارها ایجاد خواهد شد، یا از طریق هر شکل مناسب دیگری، با یکدیگر در ارتباط مقدماتی قرار گیرند. پس از تشکیل تعداد حداقلی از کمیته‌ها نشست از نمایندگان آن‌ها تشکیل شود تا برای سازمان دادن فعالیت و هماهنگ کردن کارها تا آن‌جا که لازم و ضروری است شرایط و آیین‌نامه‌ی تدوین و خط و مشی مبارزه و فعالیت را مشخص کند و یک کمیته‌ی هماهنگی برای هماهنگ کردن کارها برگزیده شود.

پرسش: چه کسانی می‌توانند در این کمیته عضو شوند؟

پاسخ: هر کسی، جز کارگزاران و جاسوسان رژیم، که حاضر است برای اهداف کمیته فعالیت و مبارزه کند، می‌تواند به عضویت این کمیته درآید. تفتیش عقیده نخواهد شد.

امید است که این پیشنهاد مورد توجه مبارزان و فعالان اپوزیسیون جمهوری خواه قرار گیرد. به منظور ارزیابی پژواک این پیشنهاد و در

۳- «همه پرسی» شعار و خواستی است که به ویژه در دو سال اخیر قشرهای مختلف مردم، دانش جویان و نیروهای سیاسی، آن را به طور مستمر طرح کرده و چون یک اهرم افشاگری و مبارزه با جمهوری اسلامی به کار برده‌اند. تبدیل این شعار به یک شعار همگانی و با مضمون رفتارندم برای تعیین سرنوشت نظام و برای تشکیل مجلس مؤسسان جهت تدوین قانون اساسی جدید می‌تواند عاملی مؤثر برای متحد شدن و به صحنه آوردن مردم در ایران و بسط فعالیت‌ها در خارج از کشور شود و فشار داخل و خارج را روی جمهوری اسلامی تشدید کند و حاکمیت را بیش از پیش در تنگنا قرار دهد و جدایی کامل مردم را از آن برجسته سازد. این شعار از آنجا که شعاری محقانه و انعکاس خواست تغییر نظام بدون توسل به خشونت است می‌تواند از پشتیبانی وسیع افکار عمومی جهان نیز برخوردار شود و به رشد و اعتلای جنبش مردم در ایران یاری رساند.

فرانکفورت ۱۸ آبان ۱۳۸۲ (۹ نوامبر ۲۰۰۳)

آدرس پستی برای تماس:

Etehad - Postfach 1153
55001 Mainz - Germany

تلفن و فکس:

Tel: 0049 (0) 6131/ 627 69 70
Telefax: 0049(0)6131 627 69 71

پست الکترونیکی:

E-Mail: etehad@gmx.net

انقلاب پرولتری و ...

من خود نمیتوانم قضاوت کنم که این تلاش موفق بوده‌است. اما امیدوارم که اکثریت خوانندگانم حداقل در دو مورد با من توافق داشته باشند.

یکی در این باره که هر چقدر به مسائل سوسیالیسم نزدیک‌تر شویم، آنها در نظر ما دائماً دشوارتر و پیچیده‌تر جلوه میکنند. مسائل، آنطور که برخی از ما در چهار سال پیش مطرح می‌ساختند، آنقدرها هم ساده نیستند.

با این حال انتظار دارم که بیشتر خوانندگانم با من در این مورد دوم نیز توافق داشته باشند که عظمت دشواری‌ها نباید دلیلی باشد که دلسرد شویم.

حتی برخی از ما که تا چندی پیش می‌پنداشت که بوسیله پیشروی سریع بی ملاحظه میتوان به درون سوسیالیسم یورش بُرد، امروز درک کرده‌است که این شیوه کاملاً نامناسب است، در نتیجه جسارت خود را از دست داده‌است و گمان دارد که در زمانی قابل پیش‌بینی نمیتوانیم به چیزی دست یابیم. سوسیالیسم وظیفه‌ای نه برای ما، بلکه برای نسل‌های آینده‌است.

این امر وقتی صدق میکند هرگاه که ما چون سوسیالیست‌های تخیلی باشیم که در نظر داشتند جامعه ایدآلی کامل، یکپارچه و یکباره‌ای بوجود آورند. اما ما مارکسیست هستیم، ما وظیفه خود را در آن می‌بینیم که مبارزه طبقاتی پرولتاریا را به پیروزی رسانیم. آنهم لااقل در دو کشور: احزاب توده‌ای پرولتری در انگلستان و در آلمان در آستانه تصرف قدرت سیاسی ایستاده‌اند. این حادثه‌ای نیست که نسل‌های آینده در انتظار آن هستند، بلکه در شرف وقوع نسلی است که اینک زندگی میکند.

اما بدان وسیله زمینه برای تأثیرگذاری قهر دولتی بر روند تولید به مفهوم پرولتری آن آغاز میگردد و از آن پس انکشاف اقتصادی سویه سوسیالیستی بخود می‌گیرد.

ایده‌های روشنی است و درباره اسلام اروپائی کتاب تأثیرگذاری نوشته است. هنگامی که برای گفتگویی طولانی بسراغ او رفتم، همسرش کاملاً بدیهی هنگام نوشیدن چای حضور داشته داشت. نباید فراموش کرد که در هنگامه جنگ بالکان، مسلمانان یوسنی از دموکراسی و پلورالیسم و در عوض مسیحیان صربستان از خون و خاک سخن میگفتند.

پرسش: آیا با امکان عضو شدن ترکیه در اتحادیه اروپا، اروپا به نخستین آزمایش بزرگ خود در زمینه جذب اسلام دست نمیزند؟

پاسخ: برای اروپا در جهان اسلام دو شریک طبیعی وجود دارد که عبارتند از مراکش و ترکیه. سیاستمداران دوراندیش این امر را می‌بینند و این دو کشور را بسوی قاره کهن هدایت میکنند. مراکش هیچگاه عضو اتحادیه اروپا نخواهد شد، اما دارای نقاط تقاطع سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بسیاری است. شراکت ویژه‌ای کاملاً اجتناب‌ناپذیر است.

به نقل از نشریه «دی ولت» آلمان، شماره ۵ نوامبر ۲۰۰۳

پانویس:

۱- در مورد مرگ دکتر علی شریعتی روایت‌های گوناگون وجود دارد، اما به احتمال قوی او در نتیجه سکنه قلبی در لندن درگذشت.

بیانیه «اتحاد برای استقرار ...»

۲- اصول و میثاق‌های مورد توافق در نشست ۲۷ بهمن ۱۳۸۱ (۱۶ فوریه ۲۰۰۳) مبنای اساسی سمت‌گیری و فعالیت «اتحاد برای ...» است. منشور تشکیل به‌منظور تدقیق و تکمیل بر اساس اصول نام‌برده در کنگره‌ی مؤسس مطرح و به تصویب آن خواهد رسید.

۳- کنگره‌ی مؤسس در روزهای ۱۷ تا ۱۹ بهمن‌ماه ۱۳۸۲ (۶ تا ۸ فوریه‌ی ۲۰۰۴) در فرانکفورت برگزار می‌شود. از جمله وظایف این کنگره اعلان آغاز فعالیت رسمی تشکیل، تصویب نهائی اساسنامه و خط و مشی و تعیین نام آن خواهد بود.

۴- نشست هم‌چنین هیئتی را با عنوان «هیات مسئولان» برای تدارک کنگره و پیش‌برد فعالیت‌ها تا آن زمان به شرح زیر برگزید: خانم دکتر زهرا عرفانی، آقایان هادی جفرودی، دکتر علی راسخ افشار، محمود راسخ، دکتر ضیاء صدر، رضا مهاجر و دکتر همایون مهمنش.

وظائف هیات مسئولان بنا بر تصمیم نشست عبارت است از:

الف- تدارک سیاسی و فنی کنگره‌ی مؤسس،

ب- پیش‌برد وظایف سیاسی و عملی تا برگزاری کنگره‌ی مؤسس. در ارتباط با وظایف سیاسی و عملی فوق نشست نکات زیر را تصریح کرد:

۱- مبانی و اصول مورد پذیرش «اتحاد...» چون مبانی و اصول اعتقادی هر تشکلی، گرچه هدف‌ها و مطالبات اساسی را مشخص و معین می‌کند، ولی به هر حال نیل به این هدف‌ها بدون تدوین برنامه‌ی سیاسی روشن، اتخاذ سیاست‌های معین، طرح شعارهای مشخص و سازمان دادن مبارزه درچارچوب این برنامه و محور شعارهای مشخص (کوتاه مدت و استراتژیکی) ممکن نیست.

۲- با توجه به این ضرورت و با توجه به لزوم گسترش فعالیت در ارتباط با مسایل کنونی ایران و خواست‌های کوتاه مدت و میان مدت مبارزه‌ی جاری، نشست مشورتی پیشنهاد کرد، هیات مسئولان هم رأساً و هم از طریق همکاری با سایر جمهوری خواهان مستقل و آزادی خواه، کوشش‌های لازم را برای سازمان دادن فعالیت به دور شعارهای: آزادی فوری و بدون قید و شرط تمامی زندانیان سیاسی، رفع سانسور از مطبوعات و تحریم فعال انتخابات مجلس هفتم بعمل آورد.

چه شکلی این تأثیر و انکشاف در آینده بیابد، امری است اجتناب‌ناپذیر و به وقوع پیوستنی. از این وضعیت هر کسی، چه سوسیالیستی مُجاب شده باشد یا نباشد، هرگاه در قلب خود خواهان آسایش اجتماعی و خواستار آن باشد که آقایان آینده دولت و جامعه لیاقت انجام وظایف بزرگ و دشوار خود را داشته باشند، سود خواهد بُرد.

هنر کهنه حکومتی Staatskunst تا آنجا که ممکن بود به تقویت تمایلات اقتصادی فقر پرولتاریا و تضعیف سازمان‌ها، روشنفکران و منزلت مردانگی پرولترها دامن میزد. این همه اما موجب نمیشود که پرولتاریا به قدرت دست نیابد، لیکن خطر آن است که پرولتاریا نداند آنرا چگونه مفید بکار گیرد که برای خود و تمامی جامعه موجب فلاکت نگردد.

پرولتاریا در اروپای غربی درک کرد که باید بطور مؤثری بر این نتایج تمایلات سرمایه‌داری و هنر کهنه حکومتی غلبه یابد. اما همانطور که تجربیات اخیر آشکار ساختند، البته نه به اندازه کافی. هر چقدر به پیروزی پرولتاریا گامی نزدیک‌تر شویم و هر چقدر مشکلات شگرفی را که راه او را سد خواهند کرد، بهتر بشناسیم، به همان نسبت نیز ضرورتی فوری است که تمامی نیروهای خود را در جهت ارتقاء تکاملی پرولتاریا و یکپارچگی تشکیلاتی او متشکل گردانیم، بصیرت اقتصادی و سیاسی او را گسترش دهیم و احساس وظیفه اجتماعی او را نیرومندتر گردانیم.

این موارد را ما سوسیالیست‌ها از همان آغاز و امروز بیش از هر زمان دیگری، وظیفه خود میدانیم. کتاب حاضر می‌خواهد در خدمت این وظیفه قرار گیرد. آرزوی عمیق من است که [این اثر] در این راه به ابزاری نیرومند بدل گردد.

برلین Berlin (۳) شارلوتنبورگ (۴) Scharlottenburg، ژوئیه

۱۹۲۲

کارل کائوتسکی

پانویس‌ها:

- ۱- گورلیتس شهری است در ایالت ساکسن در نزدیکی مرز مشترک آلمان و لهستان. این شهر در حدود ۱۲۲۰ میلادی بنیاد نهاده شد و در دورانی که کنگره حزب سوسیال دموکراتی در آنجا برگزار شد، شهری بود صنعتی با پرولتاریائی که در جنبش سوسیال دموکراسی متشکل بود.
- ۲- کنگره ارفورت حزب سوسیال دموکراتی آلمان در سال ۱۸۹۱ برگزار شد، در دورانی که انگلس هنوز زنده بود. «برنامه ارفورت» را نیز کائوتسکی تهیه کرده بود.
- ۳- برلین در آن زمان پایتخت جمهوری آلمان بود.
- ۴- شارلوتنبورگ اکنون یکی از محلات شهر برلین است و در آن زمان شهر کوچک مستقلی بود.

بخش یک

تغییر برنامه قدیمی

۱- برنامه گورلیتس

حزب سوسیال دموکراتی آلمان (سوسیالیست‌های اکثریت) در سال ۱۹۲۱ در کنگره حزبی خود که در گورلیتس برگزار شد، برنامه‌ای را از میان برداشت که همین حزب در سی سال پیش در کنگره ارفورت تصویب کرده بود. برای تکمیل برنامه جدید که جانشین برنامه قدیمی گشت، تلاش و نیروی فراوانی صرف شد. با این حال [برنامه نو] بسیار جدال‌انگیز شد.

آیا تنظیم یک برنامه امری چنین با اهمیت است؟ برخی با استناد به مارکس این امر را انکار می‌کنند که از قرار معلوم گفته بود «هر گامی از جنبش واقعی از یک دوجین برنامه مهم‌تر است».

این امری بسیار مهم است. اما او به‌هیچوجه این نظر را نداشت که یک برنامه حزبی امری بی‌تفاوت است. مطمئناً اقدامی مقتضی و جدی، حتی اگر با استدلال‌های کاملاً نگون‌بختانه‌ای اثبات گردد، سودمندتر از

کامل‌ترین تئوری است، هرگاه معترفین بدان ناتوان و ضعیف اقدام کنند. اما از این امر هیچ کس نمیتواند نتیجه‌گیری کند که آگاهی و یا ناآگاهی برای اقدامات ما امری کاملاً بی‌توفیر است. امری صرفاً اتفاقی است و آنهم اتفاقی که بسیار به ندرت رخ میدهد، هرگاه مردمی که اشتباه استدلال میکنند، با این حال دُرُست عمل کنند. و هرگاه مردمی که با آگاهی دُرُست غلط عمل کنند، چنین امری را تنها میتوان نتیجه آن دانست که عمل انسان به تنهایی از بصیرت او مُتعین نمیگردد و بلکه به عوامل دیگری نظیر نیرو، جُرُت، خونسردی، حاضر جوابی و غیره او نیز وابسته است.

برای اینکه یکبار دیگر با مارکس سُخن گفته باشیم، برنامه چیز دیگری نیست مگر «محکی که ارتقاء جنبش حزبی» و بصیرتش را میسنجد.

البته امر بی‌تفاوتی نیست که این بصیرت از چه ارتقائی برخوردار است و امر کمتر مهمی نیست که این ارتقاء را در برابر تمامی جهان صریحاً آشکار سازیم و در چنین صورتی تنظیم برنامه از اهمیت بزرگی برخوردار میشود. تحت چنین وضعیتی قاعده این است که یک حزب هنگامی بخواهد به پیشرفتی بیشتر از آنچه که تا کنون داشته است، دست یابد، برای خود برنامه تئوریک نوینی تنظیم میکند (از برنامه‌های عملی که در نتیجه موقعیت جدیدی ضروری میشوند، چشم میپوشم).

آیا در رابطه با برنامه گورلیتس، آنهم در بخش عام آن که ما در اینجا تنها به آن میپردازیم، چنین است؟ اندیشه‌ای را که برنامه ارفورت گسترش داد، تئوری مارکس بود. آنهم تا اندازه‌ای بیان اندیشه‌های اصلی مارکس از طریق بکارگیری جُمَلات خود او.

این پُرسش که برنامه ارفورت تا چه اندازه کهنه شده است، وابسته به این پُرسش میگردد که «سرمایه» مارکس تا چه اندازه کهنه گشته است.

علیه اندیشه‌های اصلی مارکس، طی سه دهه گذشته نه تنها از سوی بورژواها، بلکه از سوی سوسیالیست‌ها (به اصطلاح «تجدید نظر گرایان») نیز برخی ایرادها مطرح شده‌اند. اما ایرادهای سوسیالیست‌ها هرگز به یک تئوری فشرده تبدیل نگشتند و بلکه در مرحله اندیشه باقی ماندند.

اعضای کمیسیونی که برنامه نوین سوسیال دموکراتی را تدوین کردند، تلاش نمودند تا آنچه که در حزب بر سرش توافق وجود ندارد، در برنامه نیز مطرح نگردد. برنامه باید در این زمینه کاملاً از هر گونه ایرادی بری میبود. اما از اندیشه‌های محض نمیتوان برنامه‌ای را فرمولبندی کرد. در نتیجه کمیسیون کار دیگری نمیتوانست انجام دهد، مگر آنکه نکاتی را که مورد ایراد بودند، از برنامه حذف کند. حتی جنگ طبقاتی نیز در کوتاه مدت از برنامه حذف گردید. اما بعداً این نکته در آن گنجانیده شد و بطور کلی کوشش شد تا با برنامه پیشین همسوئی زیادی برقرار گردد. اما در این حالت نیز برنامه گورلیتس نه از برنامه ارفورت فراتر می‌رود و نه آنرا انکشاف میبخشد، بلکه خلاصه‌ای از آن برنامه است.

این امر حتی دارای نمود بیرونی نیز است. برنامه ارفورت تصویری از تمایلات تکامل اقتصادی را ارائه میدهد. در آن برنامه این مسائل در چهار بند گنجانیده شده‌اند. اما در برنامه گورلیتس آن مطالب تنها در یک بند خلاصه شده‌اند که حجم آن تقریباً برابر با یک چهارم حجم کلی چهار بند برنامه ارفورت است.

در عوض به آن بخش که تکامل اقتصادی را ترسیم میکند، سه بخش دیگر را افزودند که در آنها نتایج جنگ جهانی مطرح شده‌اند. بر این اساس میتوان پنداشت که این برنامه فقط برای آینده نزدیکی از اعتبار برخوردار است که در آن کمتر قوانین عمومی و بیشتر فرامودهای ویژه گذشته نزدیک تصویر شده‌اند.

از آنجا که برنامه گورلیتس تنها خلاصه‌ای از برنامه ارفورت است، پس ایرادهای ما، صرف‌نظر از چند استثناء، نه آنچه را که در این برنامه از سوی ما نیز دُرُست تشخیص داده میشوند، بلکه نکاتی را که در آن طرح نشده‌اند، در بر میگیرد. این امر توسُّط نکاتی که درباره آنان

ارائه داده است؟ اصلی ترین نظریه ای که با تکیه بر آن، توجیه فلسفی - سیاسی به طرز رضایت بخشی (از منظر و موضع این فلسفه) صورت می پذیرد، نظریه سیاسی «قرارداد» است.

مفهوم «قرارداد اجتماعی» Contral social, صرف نظر از برداشت های گونه گون از آن، بر یک فرضیه یا شرط اولیه و واحدی استوار است: خواست و اراده انسانها جهت پایان بخشیدن به ناامنی و منازعات میان خود که «وضعیت طبیعی» Etat de nature نامیده می شود. تشکیل «جامعه سیاسی»، «جامعه مدنی» و «دولت» پاسخی است که انسان ها برای خروج از این اوضاع نابسامان یافته اند.

چون آدمیان زندگی در وضعیت طبیعی را ناخوشایند و غیرقابل تحمل تشخیص می دهند، پس عزم می کنند برای حفظ جان و تامین منافعشان «چیزی به دست خود» Artifice آفرینند و آن را «دولت» Etat می نامند. ابزار، دستگاه یا نهادی که از جامعه بر می خیزد و می رود تا بر آفت های وضعیت طبیعی چون ناامنی (بویژه در رابطه با مالکیت) و خشونت (جنگ داخلی) و هر آن چه که پیش بینی نشده و به صورت نامترقبی رخ می دهد (ناپهنگامی)، غلبه نماید. «دولتی» که، به باور اندیشمندان این فلسفه، تعلق به عده خاص و محدودی ندارد بلکه «متعلق به عموم» یا «چیز عمومی» Res publica است. «دولتی» که جوهر و ریشه ای «مقدس» به معنای دینی و مابعدالطبیعه ندارد بلکه فرآورده و تولید افراد خود جامعه و حاصل قرارداد میان آنها است. پیمانی است که قاطبه مردم در عقد آن شرکت دارند.

نظریه سیاسی قراردادی را نخستین بار در آستانه سده ۱۷، توماس هابز در فلسفه سیاسی مطرح می کند.

هابز: «لایسیته» بدون آزادی

فیلسوف انگلیسی، توماس هابز (۱۵۸۸ - ۱۶۷۹ میلادی، مقارن با عصر صفویه و شاه عباس اول)، فرزند یک کشیش بود. او در شرایط سیاسی و مذهبی بسیار آشفته ی سده هفدهم در انگلستان زندگی می کرد. در زمانی که جنگ داخلی سهمگین و منازعات میان فرق مختلف مذهبی به اعدام شارل اول، پادشاه انگلیس، در سال ۱۶۴۹ انجامید.

برای پایان بخشیدن به خصومت های مذهبی - سیاسی که جامعه را به قهقرا می رانند، هابز چاره را در یک دولت نیرومند و اقتدار گرا (لویاتان، Leviathan, هیولای اسطوره ای در انجیل) می جوید. راه بُرد سیاسی هابزی بر آن است که چون جنگ های مذهبی (میان مسیحیان) از تفسیر های گوناگون و متضاد کتاب مقدس ناشی می گردند، پس دولت، خود، راساً و رسماً، باید تعبیر و تفسیر واحدی از آن را تبیین، تجویز و بر همگان تحمیل نماید. این امر، بدین معنا نیست که دولت مبین حقیقت و تجسم کلام خداست بلکه به این منظور است که مسئله ی رستگاری و سعادت بشر که بر سر آن انسان ها خود را پاره پاره می کنند، از حوزه ی منازعات جامعه مدنی خارج شود.

نزد هابز، حاکمیت خوب Sumnum bonum, آن طور که فلاسفه کهن چون ارسطو می انگاشتند، وجود واقعی ندارد. هم چنان که وحدت دینی هیچ گاه تحقق نخواهد یافت، همان طور که تداوم جنگ های مذهبی در طول تاریخ اروپا و بویژه در سده شانزدهم ثابت کرده اند. پس «سیاست» (دولت) باید، از طریق اعمال انحصاری قهر، به «جنگ همه بر علیه همه» Bellum omnium contra omnes, این ممیزه اصلی وضعیت طبیعی، خاتمه بخشد. و این مهم را با عدم ارجاع به هیچ یک از تفاسیر موجود کلیسایی ولو غالب ترین آنها - که سبب اختلاف و بانی جنگ های بی پایان میان انسان ها می شود - انجام دهد.

دولت، با تجویز و تحمیل یک تفسیر رسمی از متون مقدس، مستقل از کلیسا، در عین حال امکان هر گونه نفی و نقد آن از سوی شهروندان را ناممکن می گرداند. یگانه تفسیر دولتی انتقاد نمی پذیرد چون در غیر این صورت راه را به روی اختلافات و تصادمات مذهبی دوباره می گشاید. پس لویاتان باید آزادی بیان و عقیده را قدغن کند،

سُکوت شده، در حالی که در برنامه ارفورت درباره آنان رسا و صریح سُخن گفته شده است، آشکار میگردد. اما آیا نباید آنچه را که برنامه ارفورت در این باره گفته بود، کهنه انگاشت؟

آیا اجازه داریم در سطح همان برنامه کهنه بایستی؟ آیا سه دهه ای که از دوران نگارش آن سپری شده است و به ویژه سال های پس از انقلاب آن اندازه مسائل تازه و ناشنیده ای را سبب نگشته اند که دیگر طرح ۱۸۹۱ را کافی ندانیم؟ بدون تردید چنین است. اما برنامه گورلیتس دُرُست درباره همین مسائل تازه تقریباً چیز نوئی به ما نمیگوید. و همین نیز عیب آن است. اما آنچه که از سویه سوسیالیستی پس از انقلاب در برنامه های نوین حزبی مطرح شده اند، هر چند دارای نکات تازه فراوانی هستند، از اندیشه معقولی برخوردار نمیباشند و بلکه بدون تعقل و عجلانه از مُد روسی سُسخه برداری شده اند. با این حال باید سُکوت برنامه گورلیتس را قاطعانه به پذیرش سیستم شورائی که در سال ۱۹۱۹ از سوی حزب مُستقل سوسیال دُمکراتی در برنامه عمل لایبزیک مطرح شد، ترجیح داد.

اما در این سطح نمیتوان بازماند. ما باید برای خود آن نکاتی از برنامه ارفورت را که کهنه گشته اند، روشن سازیم. از همان اهمیت نکاتی برخوردارند که در آن برنامه مطرح نگردیده، اما اینک مُهم شده اند. ما نباید خود را به سُکوت قانع سازیم، بلکه باید به برخی نتایج سیاسی دست یابیم.

هدف اثر حاضر دستیابی به چنین وظیفه ای است. این اثر نمیخواهد به اختلاف های تاکتونی در حزب، مُرافعه برنامه تازه ای را بیافزاید. در سال های گذشته به اندازه کافی از آن داشته ایم. این اثر میخواهد تنها به پُرسش هایی که در حال حاضر با هیجان درباره شان بحث میشود، روشنائی بیشتری دهد، سیستم و روش بررسی پُرسش های مُهم و مُشخص را که توسط انقلاب مطرح شده اند، ارائه دهد. شاید بتوانم در این کار موفق شوم و شاید هم نه، لیکن بهرحال امیدوارم که نشان داده باشم که سوسیال دُمکراتی درباره کدام مُشکلات و راه حل ها باید به تفاهم دست یابد پیش از آنکه بتواند به تنظیم یک برنامه دست زند که بتواند خود را به مثابه علامت واقعی فرانکشاف اندیشه پرولتاریائی هُویدا سازد.

ادامه دارد

آن چیست که لایسیته ...

در این گفتار سوم و در ادامه دو بحث پیشین، موضوع کار ما عبارت است از مطالعه بنیاد های فلسفی - سیاسی نظریه لایسیته در مفهوم دوگانه آن یعنی جدایی دولت از دین و آزادی های مذهبی. لایسیته در غرب، با این که یک پدیدار عصر جدید است، اما پایه های نظری اش از سده ۱۶ تا ۱۹، توسط فلاسفه ای چون توماس هابز، جان لاک، باروش اسپینوزا، ژان ژاک روسو، امونئل کانت و حتی فردریک هگل (در آثار جوانی اش - دوره برن ۱۷۹۶) و کارل مارکس (در نقد برونو باوئر و رساله در باره مسئله یهود - ۱۸۴۳)، نهاده می شود. بررسی سهم هر یک از این متفکران در تبیین رابطه دولت و دین مضمون گفتار ما را تشکیل می دهد.

توجهات فلسفی لایسیته، گرچه، همان طور که خواهیم دید، ناهمگون و در مواردی نیز متناقض اند، لیکن، به یقین می توان گفت که زمینه های نظری پیدایش آن را فراهم کرده اند. اگر امروز برداشت های متفاوت و گاه متضادی از لایسیته به عمل می آید، از جمله به این دلیل است که پایه ریزی فلسفی - سیاسی آن از ابتدا مسیر واحد و همسویی را طی ننموده است.

بنیاد فلسفی لایسیته: «قرارداد»

پرسش این است که فلسفه سیاسی سده های ۱۶ تا ۱۹ در غرب که بنیاد های نظری برآمدن نظم بورژوازی و لیبرالیسم را ایجاد می کند، چه توجیه مستدلی برای آن چه که «نظریه لایسیته» می نامیم

... آن که دچار این بیماری است (حرکت‌های شدید و نامنظم که تشنج می نامند - مترجم)، چون کسی که عقل خود را از دست داده باشد، گاه در آب می افتد و گاه در آتش. همین وضعیت در مورد قوه سیاسی نیز صادق است: هنگامی که قوه روحانی، با ایجاد ترس از مجازات و امید به پاداش، اعضای دولت (جامعه - مترجم) را به حرکت در می آورد، در حالی که آن‌ها باید بوسیله قوای مدنی که روح دولت است به حرکت درآیند و یا هنگامی که قوه روحانی، با کلمات غریب و مجهول، فراست خلق را سرکوب می کند، زیرا که برای ایجاد اختلاف در درون آنان به این کار نیاز دارد تا بتواند با دولت را بر اندازد و با آتش جنگ داخلی را برافروزد". (لویاتان، رجوع کنید به کتاب نامه در پایان گفتار، تاکیدها همه جا از هابز است - معادل خارجی واژه‌ها در داخل پارانتر از من و بدون پارانتر از هابز است). اما، همان طور که گفتیم، از نظر هابز، لویاتان تنها تجسم قدرت حاکمه در «یک سر» به جای «دو سر» (زمانی و روحانی) نبوده بلکه حاکمیت بلا منازع دولتی می باشد که هم شمشیر عدالت را در دست دارد و هم شمشیر جنگ را، هم قضات می کند و هم افسران و مقامات قضایی و کشوری را می نامد، هم بر جان و مال (مالکیست) شهروندان حاکم است و هم بر روح و فکر آن‌ها (تبعیت دین از قدرت سیاسی). در یک کلام، لویاتان قدرت مطلق است که حد و مرزی جز اراده خود نمی شناسد.

این همه را در اثر دیگر هابز به نام شهروند De cive که درآمدی بر لویاتان است می توان یافت. در فصل ششم آن که امپراطوری نام دارد، تحت عنوان "در باره حق مجمع یا تنها فردی که قدرت حاکمه در جامعه مدنی را در دست دارد" چنین می خوانیم (تاکیدها همه جا از هابز است):

"۶. به همان نسبت که برای امنیت فردی و صلح اجتماعی ضرورت دارد که حق استفاده از شمشیر مجازات به تنها یک فرد یا یک مجمع واگذار شود، به همان نسبت نیز باید ضرورتاً تصریح کرد که کسی که در مقام قضاوت قرار می گیرد و یا شورایی که در کنار این مقام حکومت می کند بطور مشروع قدرت حاکمه souveraine puissance شهر را در دست دارد...

۷. ... بنا بر این باید در نظر گرفت که همه ساکنان یک شهر یا همه افراد یک قلمرو حق اعلان جنگ و صلح را به تنها یک فرد یا مجمع اعطا می کنند. و این حق که من آن را شمشیر جنگ می نامم به آن فرد یا دیوانی تعلق می گیرد که شمشیر عدالت را نیز در دست دارد.

۸. ... بنا بر این من چنین نتیجه می گیرم که در شهر، امر قضاوت و شور متعلق به کسی است که شمشیرهای جنگ و عدالت را در دست دارد، یعنی کسی که حاکمیت می کند.

۱۰. ... از سوی دیگر، چون تمام امور مربوط به صلح و جنگ نمی توانند توسط یک نفر یا یک مجلس، بدون کمک وزرا و افسران زیر دست، اداره شوند، بسیار منطقی به نظر می رسد که این افراد بوسیله کسی انتخاب شوند که بر همه امور صلح و جنگ حاکمیت دارد و به همان فرد نیز وابسته باشند.

۱۱. برای حفظ صلح عمومی بسیار اهمیت دارد که از ابراز و طرح هر عقیده و دکترینی که مردم را تشویق به نافرمانی از قوانین دولتی - یعنی دستورات شهرداری یا شورایی که در مقام قدرت حاکمه قرار دارد - یا تحریک به مقاومت می نماید، جلوگیری به عمل آید... در نتیجه حق قضاوت در باره عقاید یا دکترین‌های مغایر با نظم و آسایش عمومی و حتی ممانعت از ترویج آن‌ها به قانون‌گذار یا دیوانی تعلق می گیرد که قدرت حاکمه به او داده شده است.

۱۵. ... مالکیت چیزها هنگامی آغاز می شود که جوامع مدنی مستقر می شوند. پس آن چه که مال می نامیم چیزی است که هر فردی می تواند، با اجازه شهر یعنی با اجازه کسی که قدرت حاکمه به وی واگذار شده است، برای خود نگه دارد، بدون آن که بر خلاف قانون کاری کرده باشد.

دانشگاه‌ها را تحت کنترل بگیرد و از انتشار آزادانه کتب جلوگیری به عمل آورد. آزادی‌های دینی خارج از حوزه خصوصی ممنوع اعلام می شوند. دولت، در حقیقت، بر اطاعت دوگانه مسیحی، فرمان بری هم از کلیسا و هم از شهرداری، پایان می بخشد. بویژه ختم اطاعت از کلیسای کاتولیک را اعلام می کند. کلیسایی که وابستگانش، به حکم حقیقت اتوریته روحانی‌ای که به این دنیا تعلق ندارد، قوانین این جهانی اتوریته مدنی را زیر سوال می برند. پس دولت نه تنها هیچ یک از تفسیرهای مذهبی موجود را به رسمیت نمی شناسد بلکه همه آن‌ها را زیر تازیانه تفسیر واحد خود منکوب می نماید.

بدین سان، لویاتان یا دولت هابزی تا آن جا «لائیک» است که بر مداخله سیاسی تفسیر مذهبی کلیسایی پایان می بخشد. اما در این جا لائیک معنای لغوی خود را - تعلق داشتن به مردم (لائوس)، (نگاه کنید به گفتار دوم، ریشه / و زمینه ای لائیسیتیه) - از دست می دهد، زیرا در قلمرو لویاتان، این مردمند که به دولت تعلق می گیرند و نه بر عکس. در این جالائیک معنای استقلال و بی طرفی دولت نسبت به ادیان را از دست می دهد زیرا این دولت است که با تعیین و تجویز تفسیر واحد خود از دین در امور آن دخالت می کند. و باز در این جا از لائیسیتیه به معنای آزادی دین، عقیده و وجدان خبری نیست چون آزادی راه مخالفت با دین رسمی را باز می گشاید، پس باید حذف گردد.

در فصل ۲۹ لویاتان می خوانیم:

"همان طور که پزشکانی یافت می شوند که وجود سه نفس در یک انسان را تأیید می کنند، کسانی نیز بر این باورند که در یک دولت می تواند بیش از یک نفس یعنی چند قدرت حاکمه وجود داشته باشد. آن‌ها، عالی جناب (کاردینال یا مقام بلند پایه دیگری در کلیسای کاتولیک - مترجم) را در برابر حاکمیت (souveraineté)، احکام دینی (canons) را در برابر قوانین و اتوریته روحانی ghostly authority را در برابر اتوریته مدنی قرار می دهند. آن‌ها، با کلمات و تمایزات بی معنایی که بیان گر هیچ چیز نیستند، ذهن مردم را مشوش می سازند و در تاریکی، قلمرو دیگری را آشکار می نمایند، قلمرویی که به قول بعضی‌ها نامرئی است و در آن، پریان، به بیانی، در سایه راه می روند. (در فصل ۴۶، هابز، با ریشخند، کلیسای پاپ را با قلمرو پریان مقایسه می کند - مترجم).

حال نظر به این که قوه مدنی و قوه دولتی هر دو مسلماً یک چیز می باشند، که تعیین قوانین دینی و دادن اختیارات پای دولت را به میان می کشد، پس در آن جا که یکی حاکمیت سیاسی دارد و دیگری حاکمیت روحانی، یکی قوانین مدنی وضع می کند و دیگری احکام دینی، نتیجتاً و بطور ضروری و در آن واحد مردم آن سامان با دو دولت رو به رویند. در این صورت با قلمرویی سر و کار داریم که تجزیه و تقسیم شده و در نتیجه قابل دوام نیست.

با این که تمایز میان امر زمانی temporel (دنیوی، این جهانی - مترجم) و امر روحانی Ghostly چیزی را بیان نمی کند و کم اهمیت است، اما آن چه که از آن اختلاف باقی می ماند وجود دو قلمرو و مردمی است که باید از دو حکمران تبعیت کنند. نظر به این که قوه روحانی مدعی است که گناه را او باید تعیین کند و در نتیجه قانون را هم باید او وضع نماید (چون گناه چیزی نیست جز تخلف از قانون) و نظر به این که قوه مدنی نیز طالب حق قانون گذاری است، در نتیجه هر یک از اعضا جامعه باید از دو حاکم که فرمانشان حکم قانون را دارد، فرمان برداری کنند و این همان چیزی است که غیر ممکن می باشد. به بیان دیگر، اگر تنها یک قلمرو وجود داشته باشد، یا قوای مدنی که همانا قوای دولتی است باید تابع قوای روحانی گردد - و در این صورت حاکمیتی نخواهد بود جز حاکمیت روحانی - و یا قوای روحانی باید از قوای زمانی تبعیت کند و در نتیجه عالی جنابی نخواهد بود جز حاکمیت این جهانی. پس آن هنگام که این دو قدرت ضد یک دیگر شوند، دولت تنها می تواند در معرض خطر بزرگ جنگ داخلی و نابودی قرار گیرد...

حقوقی آن) و امور روحانی باقی بماند. انجمن‌های دینی مورد نظر لاک که جوامع پروتستان انگلیس‌اند نباید تبدیل به نهادهای دولتی شوند و دست به فعالیت سیاسی زنند. زیرا در این صورت نمی‌توانند وفاداری خود را نسبت به دولت حفظ نمایند. لاک، هم‌چون هابز، بر این باور است که فرمان‌برداری سیاسی نمی‌تواند دو گانه باشد. فرمان‌بری از اتوریته دولتی نباید در رقابت با فرمان‌بری از اتوریته کلیسایی قرار گیرد، آن هم دستگاهی چون کلیسای کاتولیک و در راس آن پاپ که می‌خواهند در امور سیاسی و قدرت حاکمه اعمال نفوذ کنند.

پس «لائسیسته» نزد لاک نیز جدایی تام و تمام دولت از دین نیست ولی توأم با رواداری و آزادی وجدان و ادیان است. اما این رواداری، خود نیز، کامل نبوده بلکه ناقص است. محدود است زیرا دو گروه دینی - عقیدتی را از حقوق شهروندی محروم می‌سازد: کاتولیک‌ها و خداناباوران (آته‌ایست‌ها). اولی‌ها را به این دلیل که مطیع اوامر و اتیکان‌اند و دومی‌ها را از این بابت که چون از خدا نمی‌هراسند، پس زیر قول و قرارهای خود می‌زنند و در نتیجه غیر قابل اطمینان‌اند.

در دو اثر او درباره رواداری می‌خوانیم:

"دولت، به عقیده من، جامعه‌ی نهادینه شده‌ای از انسان‌ها با تنها هدف برقراری، حفظ و ترقی منافع مدنی آن‌ها است.

من منافع مدنی را زندگی، آزادی، سلامتی بدن و هم چنین تملک بر دارایی‌های بیرونی چون پول، زمین، خانه، اثاثیه و دیگر چیزهایی از این سرشت می‌نامم. ... حال برای این که قوه سیاسی متقاعد شود که قانون‌گذار تنها باید به امور دنیوی پرداخته و پا را از این حد فراتر نگذارد، که حوزه عمل قوه مدنی باید محدود به حفظ و ترقی مایملک این جهانی شود و این که قوه نامبرده به هیچ وجه نمی‌تواند و نباید کاری به رستگاری روح بشر داشته باشد، کافی است به دلایل زیر که به نظر من اثبات‌گرند توجه کنیم.

در درجه اول به این ادله که خداوند امر مراقبت نفس را، به طریق اولی، به قانون‌گذار مدنی نسپرد است و به نظر نمی‌رسد که هر گز به کسی گفته باشد که می‌تواند دیگران را ملزم به پذیرش دین خویش کند. حتی رضایت و توافق مردم با این کار نیز چنین حقی به قانون‌گذار نمی‌دهد. زیرا امکان ندارد که انسان اختیار رستگاری روحش را رها کند و آنقدر کور ذهن باشد که آن را در اختیار دیگری، شه‌ریار یا فردی دیگر، قرار دهد و از آن کس بخواهد که برایش ایمان یا مذهبی آوزد...

در درجه دوم، مراقبت روح جزو وظایف قوه سیاسی نیست زیرا که حوزه کار این قوه محدود به امور خارجی است. لیکن دین حقیقی، همان‌طور که تأکید کردیم، باوراندن درونی روح است و بی آن کسب رضایت خدا ناممکن می‌گردد. اضافه کنیم که قوه فاهمه انسان از سرشتی برخوردار است که بنا بر آن هیچ چیز را نمی‌توان با توسل به زور به او قبولاند. مصادره املاک، زندان، زجر و آزار هیچ کدام قادر نمی‌شوند قضاوت درونی ما نسبت به اشیاء را تغییر داده و یا نابود سازند. ...

اما وضع قانون، ایجاب اطاعت و اجبار از طریق زور، همه از وظایف تنها قوه سیاسی است. پس بر این اساس است که من مدافع نظری هستم که طبق آن اختیارات قوه سیاسی نباید تا آن جا رود که از طریق قوانین، اصول ایمانی تدوین کند و یا شکل‌های آیین مذهبی تعیین نماید. زیرا قوانین بدون مجازات هیچ قدرتی ندارند و مجازات در امور دین، اگر نگوئیم ناعادلانه، اما کاملاً بی‌بهره‌اند چون هرگز قادر به اقناع روح انسان نمی‌گردند...

سرانجام، آن‌ها که وجود خدا را نفی می‌کنند نباید مورد تسامح قرار گیرند زیرا وعده‌ها، قراردادهای، پیمان‌ها و شهادت‌ها که اصلی‌ترین روابط جامعه مدنی را تشکیل می‌دهند، هیچ بی‌دینی (آته‌ای) را متعهد به اجابت قولش نمی‌کنند. اگر اعتقاد به خدا را از جهان بیرون رانیم، بلاواسطه بی‌نظمی و اغتشاش عمومی را وارد کرده ایم". (جان لاک، نامه در باره رواداری)

۱۸. پس آشکار است که در هر جامعه مدنی، فرد یا دیوان یا یا مجمعی وجود دارد که بر افراد آن جامعه به همان اندازه قدرتمند است که هر کس در خارج از جامعه بر فرد خود تواناست. قدرتی که به یک اتوریته حاکم و مطلق بر می‌گردد و تا آن جا بسط و توسعه می‌یابد که نیروهای جمهوری اجازه دهند... حال اگر این قدرت را به چند نفر دهند، من جمع آن‌ها را دیوان حاکم می‌نامم و اگر به یک نفر واگذار کنند، چنین فردی به تنهایی بالاترین مقام سیاسی را احراز می‌کند و شایسته نام شه‌ریار یا رئیس دولت است. اختیارات این قدرت حاکمه که در ضمن نشانه‌های آنند عبارتند از لغو قوانین، اعلان جنگ، عقد صلح، برگزاری محاکمات و قضاوت، چه مستقیم و چه غیر مستقیم، انتخاب همه ی افسران، دولت مردان و مشاوران... " (هابز، شه‌روند De cive).

سر انجام قدرت حاکمه مطلق بر امور دین نیز اختیار تام دارد:

"۲۸. ... و در کشور های مسیحی، قضاوت چه در باره امور روحانی و چه دنیوی، متعلق به بازوی سکولار یا قدرت سیاسی است به صورتی که در سطح حاکمیت، شه‌ریار هم رئیس کلیساست و هم رئیس دولت؛ زیرا کلیسا و جمهوری مسیحی در اصل یک چیز اند" (نزد هابز «جمهوری مسیحی» به معنای جمهوری در کشوری است که اکثریت ساکنانش مسیحی اند - مترجم). (همان جا، فصل ۱۷، تأکیدات از هابز).

از فراز های فوق نتیجه می‌گیریم که «لائسیسته» نزد هابز، بدون جدایی کامل دولت و دین است، چون که لویاتان دین رسمی می‌آورد. مهمتر از آن، «لائسیسته» بدون آزادی است، چون که لویاتان تام الاختیار، مستبد و مطلق است. بنا بر این «لائسیسته» هابزی کامل نبوده بلکه ناقص است. اما در همان عصر و در زادگاه هابز، فیلسوف بزرگ دیگری می‌زیست که رابطه دولت و دین را به سان دیگری نگریست.

لاک : «لائسیسته» یا رواداری محدود

فیلسوف انگلیسی، جان لاک (۱۶۳۲ - ۱۷۰۴ میلادی) مقارن با عهد صفوی، دوره شاه عباس و صفی دوم در ایران، بر خلاف هابز، وضعیت طبیعی را قلمرو خشونت و جنگ همه بر علیه همه نمی‌پندارد. با این حال، به زعم او، در مقطعی، انسان‌ها نیاز به نهادی پیدا می‌کنند که از جان و مال (مالکیت) و آزادی شان حفاظت نماید. لاک، باز هم بر خلاف هابز، برای افراد جامعه حق مقاومت در برابر ستم را به رسمیت می‌شناسد. زمانی که قدرت نهادینه شده توسط قرارداد اجتماعی (یعنی دولت) به نیروی جباری درآید.

لاک در مقوله تسامح Tolerance نیز ابداع می‌کند. او در "نامه‌هایی در باره رواداری"، کثرت‌گرایی دینی، برداشت‌ها و تفسیرهای مختلف از انجیل، اعتقادات یهودی و حتی بت پرستی ... را همگی مجاز می‌شمارد. در زمینه ایمان و عقاید مذهبی، او معتقد است که زور و فشار هیچ تأثیری ندارند. البته لاک اعمال قهر و جبر از سوی دولت را بطور کلی رد نمی‌کند و حتی برای آن در حوزه مناسبات اجتماعی و افکار و آرای غیر دینی مشروعیت قائل است. لیکن، به باور او، در حوزه ایمان و اعتقادات مذهبی، توسل به قهر و جبر برای تحمیل حقیقت واحدی در مورد رستگاری بشر راه به جایی نمی‌برد و محکوم به شکست است.

اما نزد لاک، رابطه دولت با دین بویژه با مذهب پروتستان هیچ‌گاه قطع نمی‌شود. او قانون الهی را عامل انسجام و اتحاد انسان‌ها و بنیاد تعهد آن‌ها نسبت به جامعه و قرارداد اجتماعی می‌شناسد. دولت و کلیسا دو حوزه کاملاً جدا از هم را تشکیل نمی‌دهند. «سیاست» مستقل از دین تبیین و تعیین نمی‌شود. اما، با این حال، اجتماعات دینی و به خصوص کلیسای کاتولیک نباید در کار دولت دخالت کنند. فعالیت آن‌ها تا آن جا آزاد است و مورد حمایت و پشتیبانی دولت قرار می‌گیرد که در چهارچوب جامعه مدنی (حوزه خصوصی به معنای

شواهد تردیدناپذیر در دادگاه میکونوس، اولین واکنش مردم ایران و بلکه جهانیان نشانه گرفتن انگشت اتهام بسوی حاکمان نظام بود. مردم، رهبری و حاکمان نظام را طراح و آمر و مسئول این جنایت دانستند و آنرا به اشکال مختلف بیان داشتند.

برنامه قتل‌های زنجیره‌ای و هدف‌های آن

برنامه قتل‌های زنجیره‌ای قریب یکسال و نیم پس از خرداد ۱۳۷۶ و در شرایطی به اجرا درآمد که گسترش مقاومت‌ها در میان بخش‌های گوناگون مردم، در میان زنان، جوانان، دانشجویان و روشنفکران، امکان بسط بیش از پیش این مقاومت‌ها و افتادن ابتکار عمل بدست مردم و نیروهای خارج از نظام را افزایش داده بود. شکست‌خورده‌گان دوم خرداد با مشاهده چنین خطری تلاش همه جانبه‌ای را برای بازگشت به شرائط قبل از خرداد ۱۳۷۶ آغاز کردند. این بازگشت به گذشته، اما از طریق سرکوب عمومی و یا خشونت‌ها و کشتارهای جمعی از نوع جنایات شهریور ماه ۱۳۶۷ دیگر ممکن نبود. جامعه در شرائطی کاملاً متفاوت با شرائط آغاز سال‌های ۱۳۶۰ و سال‌های ۶۷ و ۶۸ قرار داشت و این شرائط امکان توسل - حداقل بلاواسطه - به سرکوب عمومی و خشونت‌هایی از آن نوع را نمیداد. لذا طراحان و برنامه‌ریزان جنایت، «استراتژی وحشت» را طراحی کردند و به آزمایش گذاشتند.

هدف بلاواسطه «استراتژی وحشت» این بود که با قتل فجیع مبارزان استوار و آشتی‌ناپذیری چون پروانه و داریوش فروهر و کشتار وحشیانه نویسندگان و روشنفکران آزادیخواهی چون مختاری و پوینده که بر آزادی حقوق بشر پای می‌فشردند و بی‌پروا برای استقرار آن در ایران به پیکار برخاسته بودند، فضای رعب و وحشت را بر کشور حاکم سازند و از این طریق مردم را به سکوت و ترک صحنه وادار کنند.

رویدادهای پس از انجام این جنایت‌ها و واکنش اعتراضی پر خشم ایرانیان در داخل و خارج از کشور نشان داد که برخلاف این پندار، با «استراتژی وحشت»، با تهدید و آدم‌کشی و آدم‌ربانی، با سازمان دادن موج ترور و نمایش سبعیت نمیتوان مردم را به سکوت و تسلیم کشاند و شرائط گذشته را احیاء کرد.

واکنش مردم در قبال این جنایت‌ها، نه سکوت و ترک صحنه، بلکه ابراز نفرت و انزجار و تبدیل کردن مراسم خاکسپاری قربانیان به صحنه‌های پر شکوه تظاهرات اعتراضی بود. نویسندگان و روشنفکران آزادیخواهی که در معرض خطر مستقیم قرار داشتند و هدف سیاسی بعدی این «استراتژی» بشمار میرفتند، بجای مرعوب و تسلیم شدن، بجای سکوت در زیر تیغ تهدید به مرگ، بی‌پروا در صحنه ماندند و به مقاومت ادامه دادند. دانشجویان به اعتراض برخاستند و جنبش اعتراضی دانشگاه‌های کشور را فراگرفت. مبارزان سیاسی تسلیم‌ناپذیر و ده‌ها هزار تن از مردم، با شرکت در مراسم خاکسپاری جانبختگان و گرامی‌داشت آنان، عزم راسخ خویش را به ادامه مبارزه نشان دادند و بدین‌گونه در قبال «استراتژی وحشت» به واکنش پرداختند. حتی بخش‌هایی از نیروهای وابسته به نظام که این درجه از خشونت را برنی‌تافتند، زبان به اعتراض و مخالفت گشودند.

در خارج از کشور، فعالان و نیروهای سیاسی گوناگون با سازمان دادن جنبشی سراسری علیه جنایت‌های جمهوری اسلامی، با برانگیختن حساسیت افکار عمومی جهان نسبت به رویدادهای ایران و تبدیل افکار عمومی به اهرم فشار نیرومندی علیه جانیان حاکم بر کشور ما، به این مبارزه بُعد و مقیاسی جهانی دادند.

بدین ترتیب حاصل موج آدم‌کشی و نمایش سبعیت، برخلاف پندار و انتظار طراحان «استراتژی وحشت»، سبب برافروختن بیشتر شعله‌های خشم مردم و موج مقاومت در برابر رژیم حاکم شد. واکنش‌های اعتراضی گسترده در قبال قتل‌های زنجیره‌ای و ایجاد یک جبهه بزرگ مبارزه علیه توحش و بربریت نظام ولایت فقیه، در ایران و در بسیاری از کشورهای خارج، سرانجام زمامداران جمهوری اسلامی را به عقب‌نشینی و متوقف ساختن موج کشتار و ترور، و حتی

پایست‌ها (طرفداران پاپ - مترجم) را از نعم روا داری هیچ نباید بهره مند کرد زیرا هنگامی که آن‌ها به قدرت می‌رسند، وظیفه خود می‌دانند که آن نعم را از دیگران سلب نمایند. پس عقلانی نیست که آزادی مذهبی برای کسانی قابل شویم که خود یک اصل عمومی را زیر پا می‌گذارند، آن اصلی که می‌گوید نباید دیگران را به خاطر پیروی از دینی که مغایر با دین ماست، مورد اذیت و آزار قرار داد. " (Essai sur la tolerance).

خلاصه کنیم. نزد هر دو فیلسوف نامدار انگلیسی، ما با «لائسیسته» به معنای کاملی که در گفتار اول خود تعریف و در این جا نیز تصریح کردیم، مواجه نیستیم. نزد یکی (هابز) «جدایی» در شکل اقتدار دولت بر دین هست لیکن آزادی و بویژه آزادی عقیده و وجدان نیست. نزد دیگری (لاک) آزادی عقیده و وجدان - به جز برای کاتولیک‌ها و آت‌ه‌ایست‌ها - هست ولی در قالب وحدت دولت و دین پروتستان.

در آن زمان، یعنی در نیمه دوم سده هفدهم، باید از دریای مانس عبور می‌کردیم و به هلند و بندر آمستردام می‌رفتیم تا با نخستین فیلسوف لائسیسته به معنای کامل آن آشنا می‌شدیم.

کتاب نامه گفتار سوم:

HOBBS Thomas

- *Léviathan*, trauit par Gérard Mairet, Ed. Gallimard.

- *De Cive*, trauit par Simone Goyard-Fabre, Ed. Flammarion.

LOCKE John

- *Lettre sur la tolérance*, trauit par Jean-Fabien Spitz, Ed.

Flammarion.

- *Essai sur la tolérance*, idem.

- *Sur la différence entre pouvoir ecclésiastique et pouvoir civil*, idem

متن سخنرانی در مراسم ...

- در ۱۲ آذر ماه محمد مختاری شاعر، نویسنده و پژوهشگر آزادیخواه و عضو با سابقه و فعال کانون نویسندگان ایران را می‌ربایند و چند روز پس از آن پیکر بی‌جان وی در بیابان‌های شهر ری پیدا می‌شود

- در ۱۸ آذر ماه محمد جعفر پوینده نویسنده و مترجم آزاده و مبارز پیگیر حقوق بشر، عضو فعال کانون نویسندگان ایران و عضو «مجمع مشورتی طرح پیش‌نویس منشور کانون» ربوده می‌گردد و در ۲۲ آذر ماه جسد وی به خانواده و همسرش نشان داده می‌شود.

- جنایت به این‌ها محدود نمیشود و قتل‌های دیگری، قتل احمد میرعلائی، مرگ مشکوک غفار حسینی، قتل پیروز دوانی (پس از ماه‌ها ناپدید شدن) ... بر این سیاهه و نمایش اقتدار و توحش افزوده می‌شود.

عاملان جنایت اما ناشناخته نیستند. قبل از هر چیز نحوه ارتکاب این جنایت‌ها و شباهت‌های نزدیک آن با کشتارها و ترورهای پیشین جمهوری اسلامی، بطور آشکاری رد پای عاملان و برنامه‌ریزان و مجریان آنرا نشان می‌داد.

یکسانی شیوه اجرای این فرمان‌های تبهکارانه با مواردی چون قتل دکتر کاظم سامی، دکتر شاپور بختیار، دکتر قاسملو، عبدالرحمن برومند، فریدون فرخزاد، دکتر شرفکندی و همراهان او و اجرای این فرمان‌ها به‌دنبال تهدید فرمانده سپاه پاسداران مبنی بر بریدن زبان‌ها و زدن گردن‌ها در فضای تحریک‌آمیزی که ارگان‌های تبلیغاتی و مطبوعاتی اقتدارگرایان در ماه‌های پیش از وقوع این جنایت‌ها ایجاد کرده بودند، همه نشانه‌ها و زمینه‌هایی بودند که رد پای آمران جنایت را به روشنی با توجه به این نشانه‌ها، با توجه به تجارب تاریخی و کارنامه سیاه ۱۸ سال اعمال خشونت و قتل و شکنجه نظام ولایت و با توجه به رسوایی تروریسم دولتی جمهوری اسلامی، باستناد مدارک و

بزرگی از دانشجویان به زندان‌ها و شکنجه‌گران نظام سپرده شدند، فعالان سیاسی، روشنفکران آزادیخواه و نیروهای ملی- مذهبی دستگیر شدند. با هر بهانه‌ای روزنامه‌ها و نشریات غیروابسته را تعطیل و مدیران و نویسندگان آنها را بازداشت کردند. دستگاه قضائی و شبکه اطلاعات و امنیت موازی به مثابه ابزارهای مهم پیگرد و سرکوب فعال‌تر و گسترده‌تر شدند و صدها نفر از مخالفان و منتقدان، از دانشجویان جوان تا دگراندیشان سالخورده، در سلول‌های انفرادی به بازپرسان انتقامجو و کارشناسان شکنجه و اعتراف‌گیری سپرده شدند. شکنجه و قتل زهرا کاظمی اخیرترین مورد جنایت این دستگاه‌ها است.

البته نباید نادیده گرفت که رفتار «دولت اصلاحات» و سیاست سازش و تسلیم آن و بطور کلی پدیده توهّم اصلاحات در محدوده نظام عاملی مؤثر در تضعیف مقاومت‌ها و ایجاد زمینه تعرض افسار گسیخته حاکمیت بود. رئیس‌جمهور به رغم ایستادگی روزهای اول، جهت شناسائی و پیگرد عاملان جنایت، با توجه به این که آمران و عاملان قتل‌ها در بالاترین مقامات نظام قرار داشتند و یا به آنها وابسته بودند، بزودی تسلیم مافیای حاکم شد. عاملان جنایت با استفاده از این ضعف و بنابراین بدون روبرو شدن با مانعی جدی بر دامنه تعرض‌های خود افزودند. قتل‌های زنجیره‌ای در واقع تجربه دیگری شد برای نشان دادن ناتوانی اصلاح‌طلبان و بی‌حاصلی تقلای اصلاحات در چارچوب نظام موجود.

تجربه‌ها و نتایج سه‌گانه‌ای که اشاره کردم در حقیقت نحوه عمل و رفتار و سیاست‌هایی را که بطور اجتناب‌ناپذیر باید در قبال حاکمیت اتخاذ نمود، تعیین می‌کنند. این تجارب نشان می‌دهد که تنها راه حل پیشاروی ما تلاش برای تداوم مبارزه، ندادن فرصت تجدید قوا به جنایتکاران حاکم و تلاش برای همگانی شدن جنبش مقاومت است.

تجربه واکنش در برابر قتل‌های زنجیره‌ای، هم‌چنین نشان داد که همه ما در هر کجا که هستیم، در داخل و خارج از کشور، می‌توانیم هر یک به سهم خود هم در تداوم مبارزه و هم در همگانی شدن مقاومت کمک کنیم و تأثیر گذاریم.

تناوب‌های اعتلا و فروکش مبارزه گر چه در شرایط معین اجتناب‌ناپذیر است، ولی بهر حال می‌توان و باید این شرایط را در جهت اعتلای مبارزه تغییر داد. عدم تداوم مبارزه و فروکش موقت آن، فرصتی است برای تجدید قوای استبداد حاکم و یورش دوباره آن. بهمین جهت باید پس از هر پیروزی جنبش، پس از هر عقب‌نشینی حاکمیت، همه مساعی را برای ادامه مبارزه بکار گرفت. هر یک از این پیروزی‌ها که مردم برای آن بهائی سنگین پرداخته‌اند، گامی در جهت رهائی از سلطه حاکمیت است که باید آنرا از طریق تداوم مبارزه حفظ و تحکیم کرد.

فعالان و نیروهای سیاسی خارج از کشور می‌توانند با پیوند دادن فرصت‌های مختلف به یکدیگر، با طرح شعارهای مشخص برای هر مناسبتی و شعارهای استراتژیک برای دوران طولانی و با ایجاد ائتلاف‌ها و اتحاد عمل‌ها بر محور شعارهای موردی و استراتژیک به سهم خود به تداوم مبارزه یاری رسانند. این تلاش بدون شک تأثیر و نتایج خود را در مبارزات داخل و در حرکت‌های خودجوش و خودسازمان‌ده مردم در ایران نیز خواهد داشت.

آزادی و سربلندی ایران همان‌گونه که فروهرها، شریف‌ها، مختاری‌ها، پوینده‌ها و هزاران مبارز خستگی‌ناپذیر راه آزادی نشان داده‌اند، مسیری پر مخاطره و بهائی سنگین دارد و برای دستیابی به آن راهی جز مقاومت و پایداری، همبستگی و هم‌آوایی مردم و گسترش جنبش همگانی نیست.

در پایان سخنانم را با سروده‌ای از پروانه فروهر که نشان باور و یقین آن زنده‌یاد به پیروزی است، تمام می‌کنم:

بیش از آن، به اعتراف آشکار مبنی بر شرکت نیروها و مقامات امنیتی در این جنایت وادار ساخت. یورش حاکمان به پاس مقاومت گسترده متوقف شد، اما همانطور که میدانیم پیروزی مردم در این مصاف گذرا بود و ناتمام ماند و چند ماه بعد تعرض جدید نیروهای حاکم آغاز گردید.

پرداختن به این موضوع که چرا پیروزی و دستاورد این مبارزه تعمیق و تحکیم نیافت و چگونه حاکمیت توانست پس از مدتی کوتاه تهاجم‌های بعدی را سازمان دهد، امری است که در مناسبت امشب، هر چند بطور اجمال ضروری است، زیرا هدف برگذاری مراسم سالگرد قتل‌های زنجیره‌ای و موارد مشابه، صرفاً یادآوری جنایت‌های نظام ضد آزادی و گرامی‌داشت خاطره قربانیان آن نیست. بازنگری این حوادث و بهره‌گیری از آن‌ها در مبارزه علیه چنین نظامی و برای پایان دادن به آن، بخش مهم این گرامی‌داشت است. کار اصلی در بزرگداشت جانباختگان راه آزادی، تلاش برای پایان دادن به حاکمیت رژیم جنایت و استقرار نظامی دمکراتیک، نظامی متعهد به حفظ منزلت و حقوق انسان و پاسدار آزادی‌های مردم بجای آن است.

در مورد آنچه به آموختن از این رویدادها و نتیجه‌گیری از آنها برای حال و آینده مربوط میشود، با توجه به وقت و حوصله این نشست، به چند نکته اساسی اشاره می‌کنم:

۱- همانگونه که تجربه واکنش در برابر قتل‌های زنجیره‌ای نشان داد جمهوری اسلامی، و بطور کلی هر نظام استبدادی دیگر، نمی‌تواند در هر شرایطی به تعرض‌های خود ادامه دهد. این رژیم به‌رغم همه قدرت و ابزار سرکوبی که در اختیار دارد، ضربه‌پذیر است و می‌توان یورش آنرا علیه مردم مهار کرد. می‌توان آنرا به عقب‌نشینی وادار ساخت و با هر ضربه‌ای روند فروپاشی آنرا تسریع نمود. هر چه دامنه مقاومت‌ها گسترده‌تر باشد، کارائی ابزار سرکوب محدودتر و توانائی حاکمیت در اعمال سرکوب کمتر می‌شود.

۲- ارتجاع و استبداد - بطور کلی - و جمهوری اسلامی از این قاعده مستثنی نیست، علی‌القاعده پس از هر عقب‌نشینی خواهد کوشید در اولین فرصت ممکن شکست‌ها را جبران کند و برای نجات و تحکیم موقعیت خویش تلاش‌های جدیدی را در سازماندهی سرکوب و ترور و خفقان و خارج ساختن مردم از صحنه مبارزه آغاز کند. این واقعیت را تجربه تلاش شکست‌خوردگان، پس از فروکش جنبش مقاومت در برابر قتل‌های زنجیره‌ای و تجربه‌های پیش از آن و تجربه تمامی رژیم‌های استبدادی به روشنی نشان می‌دهد. سرکوب و خشونت ابزار اصلی این رژیم‌ها برای حفظ و ادامه حاکمیت، به‌ویژه در شرایط بحرانی و در شرایط شکل‌گیری و رشد اعتراض و مقاومت مردم است. این ابزار زمانی کارائی خود را از دست می‌دهد که مقاومت همگانی شود. در چنین شرایطی است که ارتجاع حاکم توانائی بکارگیری ابزار سرکوب و قدرت اعمال اراده را از دست می‌دهد.

۳- با فروکش هیجان عمومی که پس از قتل‌های زنجیره‌ای بوجود آمده بود و با فروکش مقاومت گسترده، مافیای جنایت و خیانت در ایران که در روزهای گسترش مقاومت و اعتراض در داخل و خارج از کشور، سراسیمه و درمانده تن به عقب‌نشینی داده بود، مجدداً یورش‌های خود را علیه حقوق و آزادی‌های مردم دنبال کرد و این را تا آنجا ادامه داد که در دادگاهی دربسته، پرونده قتل‌های زنجیره‌ای را «محتومه» اعلام کرد. بجای محاکمه و محکوم کردن متهمان، وکلای مدافع قربانیان و کسانی را که بر پیگیری پرونده قتل‌ها پافشاری می‌کردند، دستگیر و به زندانبانان سپرد. ناصر زرافشان و کیل شجاع پرونده قتل‌های زنجیره‌ای با وجود بیماری، همچنان در شرایطی سخت در بند است. تعرض و انتقام‌جویی و قدرت‌نمایی حاکمین به این موارد محدود نماند. دانشجویان و دانشگاه‌ها در معرض سرکوب قرار گرفتند و شمار

من و تو، هم میهن

شیشه عمرش را از دماوند بلند

آن سرافراز سپید

به زمین میکوبیم

دود میگردد دیو

آسمان میبارد

و زمین می نوشد شربت آزادی را

نوبل است». او مجبور است اینگونه سخن بگوید تا رهبر و جناح مافیای قدرت را از خود نرنجاند، زیرا اینان هستند که در پوشش دفاع از ارزش‌های دین اسلام، روزمره به حقوق مدنی مردم ایران تجاوز میکنند.

۲- او در مصاحبه با نشریه لوموند فرانسه مجبور میشود موضع پیشین خود را تصحیح کند و میگوید: «جایزه‌ی نوبل در هر زمینه‌ای بسیار مهم است. روشن است که هر ایرانی باید از این که یک ایرانی دیگر و به ویژه یک زن ایرانی چنین جایزه‌ای را دریافت کرده است، افتخار کند. اما باید گفت که مهمتر از جایزه‌ی صلح نوبل خود مسأله‌ی صلح است. دنیای ما دنیای جنگ است، دنیای وحشت و خشونت، دنیای بیماری و گرسنگی، دنیای تبعیض». تبعیض و نابرابری اما زیرپایه رژیم اسلامی را تشکیل میدهد. قانون اساسی ایران مردم را به «خودی» و «غیرخودی» تقسیم میکند و کار اصلی نهادهای انتصابی این نظام سیستماتیزه کردن تبعیض در همه سطوح جامعه است. باید از آقای خاتمی پرسید خود او در مقام رئیس‌جمهور رژیم جمهوری اسلامی چه گامی در جهت از میان برداشتن نابرابری و تبعیض برداشته است؟

۳- آقای خاتمی به خبرنگاران خارجی میگوید که «استفاده از روسری سنتی است که همه در ایران به آن احترام می‌گذارند». و این دروغ بزرگی است. در دوران سلطنت محمدرضا پهلوی که حجاب اسلامی اجباری نبود و زنان از حق انتخاب برخوردار بودند، بسیاری از زنان مسلمان ایرانی بدون چادر در مجامع عمومی ظاهر میشدند. امروزه در بسیاری از کشورهای اسلامی نیز همین رسم و قاعده وجود دارد. اما با پیروزی انقلاب اسلامی بود که روسری، چادر و پوشش اسلامی اجباری شد. تا آنجا که ما اطلاع داریم، حتی دختران همین آقایان «علماء» هنگامی که در اروپا بسر می‌برند، پوشش اسلامی را رعایت نمیکنند و روسری بسر نمی‌نهند.

۴- خاتمی در همان مصاحبه طرح میکند: «من به شیرین عبادی گفتم بهتر است که به عنوان یک زن مسلمان برای دریافت جایزه‌اش از روسری استفاده کند». اما دیدیم که خانم عبادی با شهادتی بی‌نظیر باین «توصیه» تنگ‌نظرانه توجهی نکرد و بدون روسری و حجاب اسلامی جایزه صلح نوبل را دریافت کرد.

۵- و سرانجام آنکه خاتمی بدون آنکه خود بخواهد، می‌پذیرد که در ایران حقوق مدنی مردم پایمال میشود و میگوید امیدوار است که «عبادی به کارش ادامه» دهد، «کاری که امیدوارم وی در نهایت آزادی آنها در ایران دنبال کند. به علاوه می‌دانم که وی مشکلاتی داشته است. من دستورات قاطعی داده‌ام تا به عبادی اجازه داده شود کارش را در شرایط مناسبی ادامه دهد. من به وزیر کشور و وزیر اطلاعات دستوراتی داده‌ام تا طوری عمل کنند که وی بتواند در نهایت امنیت کار کند». در کشوری که آزادی‌های اجتماعی وجود داشته باشد، چرا باید کسی که از حقوق بشر دفاع میکند، دچار «مشکل» شود و چرا باید رئیس‌جمهورش به وزارت کشور و وزارت اطلاعات دستور دهد که «امنیت» برنده جایزه صلح نوبل را تأمین کنند. همه این سخنان بیان‌کننده آن است که در ایران با رژیمی سر و کار داریم بغایت ارتجاعی، ضد آزادی و ضد مردمی. در تهران آشوبگران وابسته به مافیای قدرت جلسه سخنرانی خانم عبادی در دانشگاه را بهم ریختند و به او بخاطر دریافت جایزه صلح نوبل دشنام دادند، بدون آنکه وزارت کشور و وزارت اطلاعات بتوانند جلوی آن آشوبگران حرفه‌ای را بگیرند.

بنابراین به وعده‌های آقای خاتمی نباید زیاده از حد دل بست. او به مردم ایران وعده حکومت مردمسالاری دینی را داد و می‌بینیم که حکومت همچنان دینی و تهی از مردمسالاری است. او جامعه مدنی دینی را مژده داد و می‌بینیم که مدینه‌النبی به رهبری ولی فقیه همچنان در ایران ترکتازی میکند...

باید پذیرفت که از این امامزاده معجزه‌ای ساخته نیست.

آقای خاتمی و جایزه ...

خانم عبادی در سخنرانی خود با اشاره به تاریخ ایران باستان گفت که «من ایرانیم، از نوادگان کوروش کبیر، همان امپراطوری که ۲۵۰۰ سال پیش در اوج قدرت اعلام کرد که اگر مردمان نخواهند، به آنها حکومت نخواهد کرد و تعهد کرد که کسی را وادار به تغییر دین و مذهب خود نمی‌کند و آزادی را برای همگان تضمین می‌کند».

او همچنین خود را بانویی مسلمان نامید و گفت «تمدن و فرهنگ ایران هم با اسلام، با بشر دوستی، احترام به جان و عقیده و مذهب دیگران، ترویج تسامح و مدارا و پرهیز از خشونت و خونریزی و جنگ آمیخته و ممزوج شده است».

خانم عبادی به یکصد سال تلاش مردم ایران برای دستیابی به دمکراسی و مدرنیته اشاره کرد و گفت در ایران کنونی «برخی با تمسک به سنت‌های دیرین سعی داشته و دارند که دنیا را از چشم پیشینیان بنگرند و با معیارهای ارزشی گذشتگان با مسایل و مشکلات دنیای کنونی برخورد نمایند، اما بسیاری دیگر با احترام به گذشته‌ی تاریخی، فرهنگی و کیش و فرهنگ خود می‌خواهند با تحولات جهان و با تمدن همگام شوند و از قافله‌ی تمدن و پیشرفت و توسعه عقب نمانند».

او با توجه به مبارزات اصلاح‌طلبانه مردم، یادآور شد که «مردم ایران به‌ویژه طی سال‌های اخیر نشان داده‌اند که مشارکت در امور عمومی را حق خود می‌دانند و می‌خواهند سرنوشت خویش را خود رقم زنند».

خانم عبادی در سخنرانی خود به مشکلاتی که کشورهای اسلامی با آن روبرویند، اشاره کرد و گفت «برخی از مسلمانان با این دستاویز که دموکراسی و حقوق بشر با تعالیم دین اسلام و ساختار سنتی جوامع اسلامی سازگاری ندارند، حکومت‌های استبدادی را توجیه کرده و می‌کنند. اما در واقع حکومت کردن به شیوه‌ی سنتی و پدرسالارانه و قیم‌آبانه بر مردمی که به حقوق خود آگاه هستند به آسانی ممکن نیست».

او یادآور شد که دین اسلام «با آگاهی، دانش، خرد، خردورزی و آزادی اندیشه و بیان و پولورالیسم فرهنگی» جدالی ندارد. و نیز «وضعیت تبعیض آمیز زنان در کشورهای اسلامی چه در زمینه‌ی حقوق مدنی و چه در قلمرو حقوق اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، ریشه در فرهنگ پدرسالار حاکم بر این جوامع دارد ... این فرهنگ همانطور که برابری حقوق زن و مرد و رهایی زن از سلطه‌ی مرد را باور ندارد، آزادی و دموکراسی را هم بر نمی‌تابد؛ زیرا موقعیت سنتی، تاریخی حاکمان و متولیان آن فرهنگ به مخاطره می‌افتد».

خانم عبادی با سخنرانی درخشان خود در اسلو موجب افتخار ما ایرانیان شد و در عوض آقای محمد خاتمی با کردار و رفتار خود در تهران، ژنو و وین هم آبروی خود را برد و هم آنکه نشان داد او نیز همچون دیگر مقامات رژیم اسلامی میکوشد چهره حقیقت را در پس پرده دروغ پنهان سازد. برای آنکه زیاده نگفته باشیم، سخنان آقای خاتمی در رابطه با دریافت جایزه صلح نوبل توسط خانم عبادی را مورد بررسی قرار میدهم:

۱- آقای خاتمی نخست مطرح میکند که «جایزه صلح نوبل اهمیت چندانی ندارد. آنچه که اهمیت دارد، جوایز علمی و ادبی

Tarhi no

The Provisional Council of the Iranian Leftsocialists

Seventhyear NO. 83

January 2004

کارل کائوتسکی Karl Kautzky

صبح‌ها مسجد، غروب‌ها تلویزیون غربی اسلام مُدرن کجا میتواند بوجود آید؟

مصامبه با مَوآن گویتیسولو Juan Goytisolo
برگردان به فارسی از جعفر فسروی

انقلاب پرولتاری و برنامه آن

برگردان به فارسی از منوچهر صالحی

پیشگفتار

علتی که به من فشار آورد تا به تألیف نوشته حاضر پردازم، مُتأسفانه در حین کار تقریباً به نمود بی‌وجودی بدل شد. پیش از کنگره گورلیتس (Görlitz) (۱)، در دورانی که بحث درباره برنامه انجام میگرفت، نیاز به وحدت میان پرولتاریای آلمان نیرومندتر گشت. در آن زمان بخود اجازه میدادم امیدوار باشم که برای اتحاد دو حزب بُزرگ سوسیال دمکراسی آلمان نباید در انتظار زمان درازی بود و کنگره وحدت نه تنها موجب پیدایش سازمانی نو خواهد گشت، بلکه همچنین برنامه نوینی را به همراه خواهد آورد.

من کوشیدم این برنامه را آماده سازم. من به بررسی پرداختم که برنامه ارفورت (Erfurt) (۲) تا چه اندازه باید تغییر یابد و تا چه حد نیازمند تکمیل است. من امیدوار بودم که بوسیله کار بر روی برنامه‌ای که مُناسب با زمانه‌ی ما باشد، نه صرفاً میتوانم از نیاز حزبی که مُتحد شده است، پیشی بگیرم، بلکه با این کار میتوانم به پیشرفت وحدت نیز یاری رسانم، هرگاه که نتیجه‌ی پژوهش من مورد توافق هر دو طرف قرار گیرد و بدین وسیله آشکار شود که هر دو جانب در ماهیت از اصول مُشترکی پیروی میکنند.

هر چقدر در کار خود از کامیابی بیشتری برخوردار میگشتم، به همان نسبت نیز چشم‌انداز وحدت دو حزب بیشتر رنگ میبخت. اگر قرار بود کتاب من صرفاً در خدمت کنگره وحدت حزب قرار گیرد، در آن صورت - در حال حاضر چنین مینمایاند - میتوانستم از نوشتن آن خودداری کنم.

لیکن خوشبختانه وظیفه دیگری بر دوش من نهاده شد، امری که به هیچوجه موجب زائد بودن آن نگشت.

کسی که در پی فرمولبندی برنامه حزبی می‌رود، باید در نزد خود درباره کُلّیت و ارتباطات درونی مسائلی که حزب باید بدان‌ها پاسخ دهد، روشنی ایجاد کرده باشد، او باید مسائل عمده و همیشگی را از مسائل اتفاقی و گذرا جدا سازد. یک چنین تصویر تلخیصی و سنجیده از کُلّیت مسائلی که انکشافات اقتصادی نوین و انقلاب برای ما به ارمغان آورده‌اند، تا کنون در نزد ما موجود نیست. پیش از این ما در این باره از ادبیاتی غنی، بخشی مُجدله‌ای polemisch، بخشی پژوهشی، برخوردار بودیم که من نیز در آن سهمی داشتم، اما هر یک از این آثار همیشه فقط برخی از پُرسش‌ها و نه کُلّیت برنامه‌ی ما را مورد بررسی قرار داده‌اند. بررسی این تک‌پُرسش‌ها امری ضروری و شایسته بودند، اما اگر بخواهیم از شفافیت و یکپارچگی در رفتار سیاسی و اجتماعی، آن هم در روزگار انقلابی کنونی برخوردار باشیم، در آن صورت باید درباره مسائل این دوران نیز به کُلّیتی دست یابیم.

من امیدوارم که آغاز اقدام در این زمینه، به آن گونه که من کوشیدم، زودرس نباشد.

ادامه در صفحه ۸

خوان گویتیسولو یکی از مهم‌ترین نویسندگان معاصر اسپانیا است («اسپانیا و اسپانیایی‌ها»، «قرنطینه»). انتشار آثار او از ۱۹۶۳ تا مرگ فرانکو در اسپانیا ممنوع بود. گویتیسولو پس از ساله اقامت در فرانسه سرانجام مراکش را سرزمینی مناسب برای تدوین آثاری یافت که در آن مناسبات مسیحیت و اسلام بازتاب یافته‌اند. نیکولائوس نواک Nikolaus Niwak از جانب روزنامه «دی ولت» با این نویسنده ۷۲ ساله گفتگو کرده است.

پرسش: در ماه مه دوازده تن با عملیات انتحاری خود آرامش کشور اصلاح‌گرای مراکش را برهم زدند. از آن زمان تا به اکنون این کشور در ناامنی بسر میبرد.

پاسخ: سؤفصدها این سرزمین را وحشت‌زده کردند. چنین خشونت‌ی تا کنون وجود نداشت و دولت در آینده باین شناخت دردناک پی دست خواهد یافت که با چنین خشونت‌ی نمیتوان با خشونت پلیسی مقابله کرد.

ادامه در صفحه ۷

بیانیه «اتحاد برای استقرار آزادی و دمکراسی» «نام موقت»

آخرین نشست مشورتی «اتحاد برای آزادی و دمکراسی» که فعالیت خود را از مرداد ماه ۱۳۷۹ (اوت سال ۲۰۰۰) برای ایجاد تشکلی از آزادی‌خواهان و دمکرات‌های طرفدار یک جمهوری مستقل و مردم‌سالار بر اساس جدائی دین از دولت آغاز کرده است، در روزهای ۱۷ و ۱۸ آبان ۱۳۸۲ (۸ و ۹ نوامبر ۲۰۰۳) در فرانکفورت (آلمان) برگزار شد. نشست پس از بحث و تبادل نظر پیرامون اوضاع ایران و موقعیت عمومی اپوزیسیون، به گفتگویی جامع درباره‌ی جایگاه «اتحاد برای استقرار آزادی و دمکراسی»، چگونگی سازمان‌یابی و فعالیت آن، برنامه، خط و مشی، وظائف و همچنین مناسبات آن با سایر نیروهای اپوزیسیون در داخل و خارج از کشور، پرداخت.

نشست در دومین روز کار خود، پس از استماع گزارش کمیسیون‌های خط و مشی، برنامه و اساسنامه و بحث پیرامون آن تصمیمات زیر را اتخاذ کرد:

۱- «اتحاد برای استقرار آزادی و دمکراسی» به مثابه بخشی از جنبش آزادی‌خواهانه‌ی ایران در راه استقرار یک حکومت لائیک، مستقل و دمکراتیک مبارزه می‌کند و بر آن است که رهائی از نظام جمهوری اسلامی و استقرار این جمهوری کار مردم ایران است و به دست توانای آنان متحقق می‌شود و از این رو، هرگونه دخالت نظامی و غیرنظامی کشورهای بیگانه را رد می‌کند و خود را موظف به مقابله با آن می‌داند.

ادامه در صفحه ۸

حساب بانکی:

Frankfurter Sparkasse
Konto: 120 166 5033
BLZ: 500 502 01

«طرحی نو» تریبونی آزاد است برای بخش اندیشه کسانی که خود را پاره‌ای از جنبش سوسیالیستی چپ دمکراتیک ایران میدانند. هر نویسنده‌ای مسئول محتوای نوشته خویش است. نظرات مطرح شده الزاماً نظر «شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران نیستند. بهای تک‌شماره معادل ۱ یورو در اروپا، ۱ دلار در امریکا. آبونمت همراهِ با مخارج پست: ششماهه ۲۰ یورو، یکساله ۳۰ یورو